

## هماناطق

## "جنگ فرقه‌ها"

## در انقلاب مشروطیت ایران

در راه وطن آنچه نهفتند و گفتند  
ما در سر بازار بگفتیم و نوشتیم

روزنامه "انجمن" ۱۳۲۵ق/ ۱۹۰۷

اگر که در انقلاب مشروطیت ایران همگان به "مشروطه خود" رسیده بودند، امروز هر کس تعبیری دیگرگونه و یا تفسیری واژگونه از آن نهضت نمی‌داشت. و نیز از میان ناظران، گزارشگران مورخان و کوشندگان آن قیام، یکی به ریشخند بر نمی‌آمد که "مشروطه کار انگلیس‌ها بود". آن یک نمی‌خروشید که مشروطیت به راه مبارزه علیه استعمار برپا شد. دیگری حق به جانب علمای آزادیخواه و "سیدین سندین" نمی‌داد که "مشروطه را گرفتند و به دسب مردم دادند". آن روحانی مشروطه طلب به طرد همان گفته بر نمی‌خاست که "خیزش مشروطیت خود علیه علما و امراء بود". آن مورخ به تاءکید تصریح نمی‌کرد که "شالوده حکومت قانون" را از دیرباز روشنفکران و فرنگ رفتگان ریختند و به انجام رساندند. جمعی بر آن نمی‌بودند که "رشته امور" را سوسیال دموکرات‌های قفقاز به دست داشتند و در "نهان" بیش می‌بردند. گروهی نمی‌نوشتند، اگر انجمن‌ها و کمیته‌های انقلاب نبودند، مشروطیت تحقق نمی‌یافت. دست‌های فتوا نمی‌دادند که انقلاب دلالت داشت بر سرنگونی نظم کهنه و چیرگی نظم نوین. نایب‌المرادان سر بر نمی‌کشیدند که مشروطیت سراسر شکست، "همه کتک و دوغ" و یکسر "دروغ" بود. آن نویسنده آزادیخواه بر نمی‌آشت که اگر شیخ فضل‌الله مشروطه‌طلب "بر بالای دار" نرفته بود، "کلیت اسلامی" نسل استعمار را از سرزمین ایران بر می‌انداخت. و سرانجام و حیرت زده به این عبارت بر نمی‌خوریم، که انقلاب مشروطیت جز تحکیم هر آنچه بود، نبود و پیروزی انقلاب شکست انقلابیون را بشارت داد و بس!

در هر یک از این تعبیر واقعیتهای و حقیقتی نهفته است. بی‌تردید در آن برخاست، نیروهای مختلف الراهی سهمی و نقشی ایفا کردند، از فداکاری روی برننافتند، بلکه تا پای جان هم رفتند. اما معارض در میان تفسیر مفسران خود تبلور و بازتاب معارض در میان افکار و اهداف رهبران آزادی و مشروطه خواهان بود. در کشاکش و جدال منافع ناهمگن، انقلاب مشروطیت نیز از "جنگ فرقه‌ها" گریز نداشت و از ناسازگاری به آمدها ناگزیر ماند. از این رو و به قول عوام برخی به مشروطه‌شان رسیدند و بردند و راهبان دیگر به امید فرصتی بهتر، پس کشیدند و یاختند.

این نوشته فتح بایی است در انگیزه و سرشت تعارضات در میان هواداران مشروطیت و قانون. از این رو بررسی انقلاب در کلیت آن نیست. با رویدادها هم - مگر به ضرورت - کاری نداریم که گفته‌اند و نوشتند. اشاره ما به بحران حکومتی و استبداد دولتی نیز از حد اشاره

فراتر نمی‌رود. آنچه می‌جوئیم مراحل اتحاد و موجبات نقاق روشنفکران، مشروطه‌خواهان و رزمندگان است در سه سال اول انقلاب. پس با برشناسی نیروهای درگیر، عمدتاً "می‌پردازیم به بررسی مهم و نقش هر یک از آنان در بیکارهای علنی، در انجمن‌های سری، در مجامع فرهنگی و در محافل مطبوعاتی. در تصویر فرهنگ انقلاب موارد اختلاف و ارتباط را به دست می‌دهیم و مشروطیت را از این دیدگاه می‌شناسانیم.

این مقاله علاوه بر مدونات، گزارشات و مطبوعات دوران مشروطه به دست می‌آید. نوشته‌ها، خاطرات و مجموعه اسناد انتشار نیافته، از جمله: خاطرات میرزا جواد خان ناصح‌زاده واعظ انجمن تبریز، یادداشت‌ها و اسناد اسمعیل امیر خیزی (که در اختیار نگارنده است)، خاطرات شیخ ابراهیم زنجانی، شب‌نامه‌های منتشر نشده فدائیان و مجاهدان مشروطه و رسالات ماخذ دیگری که به تدریج و به ترتیب به دست خواهیم داد.

به اختصار و مقدمه وار اشاره می‌کنیم که در این سال‌های اخیر، در باب دست‌آوردها و شکست‌های مشروطیت با برداشت‌های گوناگون سر و کار داریم. از جمله آل احمد که کلامش نفوذ داشت و بدگونه‌ای مرجع تقلید بود، بارها گفت و نوشت که در آن قیام حق به جانب شیخ‌فضل‌الله و جناح مشروعه خواه بود. آنان مدافع "کلیت اسلامی" در برابر غرب بودند، گرچه همواره "از دشمنی اسلام سخن‌ها تنیده بودیم"، اما آن شمشیر "اگر هم کاری" افتاد "تنها در غرب" و به راه "جهاد" با غرب به کار رفت. از این رو "روحانیت تنها موج و باروی مقاومت در مقابل فرنگی" به شمار می‌آمد. روشنفکران همه مقلد و غرب زده بودند. شکست انقلاب مشروطه زمانی فرا رسید که شیخ‌فضل‌الله نوری "آن پیشوای روحانی" مشروعه خواه "بر بالای دار رفت"، در کشتن آن "شهید"، آن حامی "کلیت اسلامی" همه به انتظار "فتوای نجف، نشستند، آنهم در زمانی که پیشوای روشنفکران غرب زده، ما ملکم خان مسیحی و طالب‌باف سوسیال دیکرات قفقازی" بودند. از روز شهادت شیخ‌فضل‌الله بود که "نقش غرب‌زدگی را همچون داغی بر پیشانی‌ها زدند و من بعش آن بزرگوار را بر سر دار، همچون پرچی می‌دانم که به علامت استیلای غرب زدگی... بر بام سرای این مملکت افراشته است" (۱) در تقلید از سبک و نگارش و اندیشه شیخ‌فضل‌الله، آل احمد فتوای محکومیت روشنفکران مشروطه را صادر می‌کند؛ با از میان رفتن کلیت اسلامی و با تن دادن به فرهنگ و تمدن غربی به روزی افتادیم که "عین غربی‌ها زن می‌بریم، عین ایشان ادای آزادی در می‌آوریم" چنانکه "تا امروز بانک ملی ساختند بر جای تکیه دولت... هر گوشه‌ای مدرسه‌ای می‌سازند و جای مساجد و امازاده‌ها" (۲) همه گناه از "روشنفکران با احکام فرنگ فرموده در دست"، پس "آنکه قانون اساسی ایران را از فرانسه ترجمه می‌کرد و آنکه منافع ملی را به خاطر بین‌الملل کمونیست فدا می‌کرد، سر و ته یک کریاسند" مثل میرزا آقاخان بابی، طالب اوف، آخوندزاده "معهود"، حتی درباره کسروی هم که به دست فدائیان اسلام کشته شد می‌گوید: "کسروی در مورد مذهب آنقدر نندروی کرد که کشتندش" (۳). به عبارت دیگر دست خودش بود و نه کار فدائیان اسلام.

در آنچه آوردیم، آل احمد می‌کوشد همان عبارات و انتقاداتی را از سر گیرد که شیخ‌فضل‌الله در نقد مجلس و قانون و گروه‌های سیاسی آورده بود. چند سطر از اعلامیه‌های شیخ را که یادآور آن تشابهات و آن تقلیدهاست، می‌آوریم. از جمله: "همگی دیدید و مستحضر شدید که امسال مجالس روضه‌خوانی و عزاداری... نزدیک به نصف بلکه تعطیل گشت"، شب‌نامه‌ها و روزنامه‌ها پدید آمد، "همه مشتعل بر اینکه" باید در شریعت "نصرف کرد"، یعنی

\* در جمع‌آوری کتب و مطبوعات، برخی دوستان مرا یاری دادند. از دکتر غلامحسین ساعدی که روزنامه "انجمن" را فراهم کرد، از آقای "ریش" برای مجموعه اسناد و کتابخانه معتبر، از خانم پریچهر نابتی و ر. همسایه و کاوه به خاطر کتب گوناگون که بی‌دریغ در اختیارم نهادند سپاسگزارم.

"افتتاح مدارس... و صرف وجوه روضه‌خوانی و وجوه زیارت... در ایجاد کارخانجات و تسویه طرق و شوارع و ایجاد راه‌آهن" یا به قول آل احمد "تمدن ماشینی". این آزادیخواهان برآنند که اسلام و مجلس اسلامی را که حافظ وطن ماست نابود کنند، "می‌خواهند از مجلس شورای ایران پارلمنت پاریس بسازند" و "در مجلس کتب قانونی پارلمنت فرنگ را بیاورند و البته ضدیت با دین و روحانی همه از "حرکت" و فعالیت فوق "انارنیست، نهیلیست، سوسیالیست، ناتورالیست و یابیست" فراهم گردیده (۴) ! جان کلام را رهبر فدائیان اسلام و کسندگان کسروی بدست دادند. نواب صفوی در جانبداری از آن بینهش نوشت: "آیا اساس این مشروطه و این انتخابات از کجا پیدا شده و کدام سیاست سوم تلخی را در لباس دوستی نشان داد؟ آنان که "مجتهد روحانی و عالی‌مقام شیخ فضل‌الله توری را... بدبخت کردند" همانا "نوکران اجرای شمشه نوم" مشروطیت بودند (۵). و امروز نماینده‌نویس جمهوری اسلامی و از زبان مردم و شیخ‌فضل‌الله، می‌گوید: این مشروطه "از ممالک اوتور دنیا آمده"، اما ما مشروطه‌ای می‌خواهیم که مشروعه باشد. دولت از مشروطه‌ای می‌ترسد که از توی مسجد در بیاد" (۶) ! بعدها سخنگویان علمای آزادیخواه هم به نقد مشروطه برآمدند. طالغانی گله داشت که وقتی "مجلس برپا شد" یک عده "سیکسران از فرنگ برگشته و خودباخته سخنان و ظواهر زندگی اروپائیان به میان افتادند و به کنایه و صراحت به بدگویی از علما شروع کردند... گاهی سخن از آزادی زنان به میان آوردند، گاهی کلمه حریت و مساوات را با مقاصد خود تفسیر می‌کردند" (۷). پس "مردم حیرت‌زده شدند و چنین برایمان بفهم شد که دست بهائی‌ها در مشروطه دخالت داشته... و گفتند ما مشروطه‌مشروعه‌می‌خواهیم" در نتیجه "بیدایش مشروطیت سست و بی‌ریشه بود" (۸)

امروز حتی مورخان غربی به اسناد به برخی از این گفته‌ها، به ویژه به نقل از آل احمد می‌نویسند: مشارکت پاره‌ای علما با آزادیخواهان در انقلاب مشروطیت، نه در جهت اخذ "فرهنگ غربی" بلکه به راه "در هم شکستن استبداد سلطنتی حاندانی بود" که "تیلور منافع دولت‌های غرب و خطر در حفظ کلیت اسلامی" به مفهوم "سنگر هویت ملی" به شمار می‌رفت (۹). اما نوشته‌های نیکی کندی مورخ به اصطلاح مارکسیست آمریکائی از مقوله دیگری است. همو که پژوهش‌های تاریخی‌اش تا دبروز در اثبات اندیشه‌های پیشرو میرزا آقاخان کرمانی و بی‌دینی سید جمال‌الدین متمرکز بود، امروز، در دفاع از کلیت اسلامی قلم بجزد ملایان حاکم و حافظان رژیم جمهوری اسلامی است. از اس رو در طرد منوطیت و در خوش‌آمدگویی به هیأت حاکمه ایران، پیروائی ندارد که انقلاب مشروطه را در "اتحاد نوین" درباریان، ملایان، بازاریان و آزادیخواهان و هدف انقلاب را در "برانداختن امین‌السلطان" خلاصه کند (۱۰) باشد که از حامد آنگار پس نماند! دیگری منصفانه‌تر و در کشفیات تاریخی خود از "اتحاد" میان "حریان مذهبی پیشرو"، بازاریان و "جنیش کارگری سوسیالیست" یاد می‌کند (۱۱) خانم لمبتون هم بر آن است که تحقق بهض را باید در فعالیت "انجمن‌های اسلامی" جست. مورخ دیگر در طرد این دیدگاه مینویسد: در "انتخاب خصلت انقلابی به علمای شیعه زیاده‌گزار گفته‌اند... دریافت ملایان از ساختار اجتماعی - اقتصادی جامعه ایران" همان "دریافت ارباب حکومت" بود و موقعت کشاورزانی که در "موقوفات و با املاک" ملایان کاری کردند نفاوت چندانی از "شرایط کار در خالصجات" و املاک دیگر نداشت (۱۲). شاهدان انقلاب نیز گواهی می‌دادند که "روحانیت در واقع افکار دموکراسی جامعه را تصویب نمی‌کرد" و در کشاکش دو عنصر آزادیخواه و روحانی "آزادیخواهان می‌خواستند همه مردم در برابر قانون یکسان باشند و علما قویا" مخالف" بودند (۱۳). با این همه مارکسیست‌های روسی نتیجه می‌گرفتند که "در میان کشورهای آسیائی ایران تنها کشوری است که صلاهی جنگ را علیه استبداد تاهان خود و علیه زورگویی ددمشانه حکومت‌های اروپائی که پشت سر آنها ایستاده‌اند، در داد. ایران پیشناز کوچک آسیای بیدار شده است" (۱۴)

باید گفت که به رغم همه آن گفته‌های متعارض و متغایر، انقلاب مشروطه انقلابی بود خلاق و مبتکر. روشنفکران در حد توان خود به ادای مسئولیت برآمدند و در اعتلای فرهنگی و انزوای جهل کوشیدند. انقلابیون و نهضت‌چپ در سازماندهی توده‌ها و نشر افکار پیشرو گام‌های ارزنده برداشتند. علمای آزادیخواه (به ویژه در اقلیت‌های مذهبی) با آزادیخواهان و انقلابیون هم‌پیمان شدند و سرشت استبداد دینی را بر نمودند. قیام مسلحانه با عصیان اندیشه همراهی کرد و به فرهنگ حاکم اعلان جنگ داد. هر چند که دست‌آوردهای انقلاب بسی فروتر از خواست‌های انقلاب جلوه‌گر شد. و آنان که "پیشوایان" نهضت لقب گرفتند همان کسانی بودند که نهضت را عقب راندند و از اهداف خود منحرف کردند. چنانکه سرانجام سردمدارانی کدبر سربر قدرت نشستند، خود واپس‌گرایانی بودند که مردم علیه‌شان به پا خاسته بودند.

پیش از آنکه از آزادیخواهان و روشنفکران در محافل فرهنگی و مطبوعاتی یاد کنیم، پیش از آنکه نقش بایبان، از لیان و آرامنه یعنی سوسیال دموکرات‌ها را در انجمن‌های سری به دست دهیم و به شناساندن اهداف و رهبران‌شان برآئیم، پیش از آنکه گوشه‌هایی از مبارزات زنان را در همگامی با انقلابیون از طریق هسته‌های مخفی بیان داریم، پیش از آنکه از سهم کارگران و دهقانان در انقلاب آذربایجان سخن گوئیم؛ به عبارت دیگر پیش از آنکه از جنبش انقلابی در مشروطیت بی‌اغازیم، نخست به مشروطه انگلیسی و ضد انقلاب می‌پردازیم. پیش درآمد گفتار را نه مشروطه طلبان و هواداران حکومت اسلامی، بلکه ملایان مشروطه‌خواه به ویژه "سیدین سندی" یعنی گرایش طباطبائی - بهیبهانی قرار می‌دهیم. وجه تشابه افکار و اعمال این گروه را با جناح مستبدین یا شیخ فضل‌الله نوری بر می‌نمائیم. محملی از اعلان نامه‌ها و شب‌نامه‌های درج نشده<sup>۱</sup> زمان را در شناساندن آن "پیشوایان" ضمیمه می‌کنم، تا در حد توان و یاری استاد، نشان داده باشیم که شکست انقلاب در وجود و حضور همانان متبلور بود. خواهیم دید که در سازش با انگلیس‌ها خواست‌های مردم را به سود آنان منحرف کردند، در تبعید و سرکوب انقلابیون دست به دست حکومت دادند. در قانون اساسی به سود ارتجاع دست بردند، در توقف مطبوعات پیشتاز شدند و بقول کسروی آنان بودند که انقلاب را "به عقب راندند".<sup>۲</sup> شاید از همین روست که در نظر گاه بسیاری از شاهدان انقلاب سان علمای مشروطه خواه و ملایان مشروعه‌پرست تفاوتی دیده نمی‌شد. چنان است که نشریه "ملانصرالدین" به طنز و به ریشخند از این همسوئی، می‌نویسد: "مگر این جطاعت ایرانی فرقی میان مشروطه و مشروعه رو میدونه؟ نه که نمی‌دونه! همون بهتر که نمی‌دونه. چون اونهایی هم که میگن فرقی هست خودشون هم موندن که چه فرقی هست!"<sup>۳</sup> و یا نقی زاده، رندانه، و در برابر حیرت شنوندگان، در خطابه‌ای می‌گفت: در صدر علمای مشروطه "سید عبدالله بهیبهانی، سید محمد طباطبائی و حاج شیخ فضل‌الله نوری بودند" (۱۶) واقعیتی که قابل انکار نبود.

در آراء و اعمال مشروعه خواهان کسروی و دکتر آدمیت به تفصیل سخن گفته‌اند. در برهیز از تکرار، در اینجا از رساله<sup>۴</sup> "کشف المراد من المشروطه والاستبداد" (۱۷) که که ترمودربررسی قرار گرفته، چند نکته می‌آوریم تا جان کلام متشرعین مشروعه را بدست داده باشیم. بدیهی است، او هوادار شیخ فضل‌الله است. متشروع ما در صدر مشروطیت و با آغاز مجلس اول، چنین می‌گوید: مردم ایران بر این باور غنوده بودند که مشروطیت "ترویج شریعت" را عهده‌دار خواهد شد و "برادری" جای "عداوت و نفاق" را خواهد گرفت. سخن از اصلاحات هم راندند تا جایی که "بانک بلند بانک ملی گوش عالمیان را پر کرد"، زنان بیچاره "جواهرات" فروختند و ملاکین به روزنامه‌ها "اعلان" دادند که "املاکشان را می‌فروشند تا وجه آن را در بانک گذارند" از کودکان هم پول ستاندند "به بهانه اینکه مواجب پس‌افزاده قشون را بدهند". لیکن آنچه مرئی و مشهود گشت از اطراف و اکناف وقوع قتل و غارت، اتلاف نفوس و اموال و تضییع حقوق و اشتها زلم و عدوان بود، نخست بر مالیات‌ها افزودند. آنگاه بهای ارزاق افزایش یافت.

"نان که گندمش الان ده یا یازده تومان است، عوض اینکه منی یک قران بشود، از هفت عباسی کم نمی‌فروشند و جنس نان از سیوس و جو است" پس حاصل مشروطه اینکه "شیرازه" خانواده‌ها از هم پاشید" و همگان "بی‌روزی" شدند. چنانکه گوئی "اوضاع قیامت بالعبان واضح و نمایان است. اکنون می‌پرسیم: آیا این مجلس مشروطه "همان مجلس مقصود مطلوب است" که همه روحانیون می‌خواستند؟ ما همگی عدالت و عدالتخانه می‌خواستیم تا "راه افراط و تفریط" مسدود گردد اما همین "کلمه مطلوبه" به دست ناکسان و مغرضان افتاد و این لفظ به دلخواه "معنا" کردند. "به جای خداپرستی مجلس پرستی را در نزد مردمان رواج دادند، به خلیق تلقین نمودند که مجلس عین داد است" هر آنچه "فرنگیان و کفار درباره" اسلام و مسلمانان گفتند مشروطه‌خواهان نیز تکرار کردند. "قوانین اسلامی" را وانهادند و "قوانین فرنگی" را سرمشق خود گرفتند، حتی سخن از آزادی زن راندند. ما نگفتیم زنان "اشتغال" نداشته باشند گفتیم "مستور و مهجور" باشند. ما نگفتیم "راه نساژید، کارخانه ایجاد نکنید و احتیاج خود را از دشمن قطع نکنید"، ما گفتیم "خلاف شریعت" گام برندارید. همین اغراض سبب شد که "در راه دین و رفع ظلم" جانش را فدا کند "اما همه در راه مجلس آماده" جانفشانی شدند" همه به محض شنیدن قانون خارجه و انعقاد مجلس شوری... خود را فدائی "قرار دادند" در هر محله و کوچه انجمن منعقد کردند" و هم قسم گشتند که "در راه قانون مشروطه جان نثاری کنند". پس اعتراف کنید که "هیچ‌یک از ملل متمدنه در بدو امر انقدر تند نرفتند که شما ایرانیان رفتید"، نان مردم را در مملکتی که "چهار خص" بیکارند بریدید، از اعیان و ثروتمندان اموالشان را گرفتید، از قدرت سلطان کاستید، و این اعمال شایسته نبود. برعکس می‌بایست "بر اقتدار" شاه افزود "تا اشرار و اجانب" از "رعب و ترس و شکوت و مجازات او" بیرون و بال بگیرند. حال "ای وکلای محترم، اگر چنانچه شما از طرف اهل ایران مبعوث گشتید باید کاری از شما سرزند که صلاح و خوشنودی متوکلین به عمل آید که شما رنجانیدید، "صاحبان تیول و تسعیر را با موقوف کردن آنها، و اما صاحبان حقوق دیوانی را به جهت تعویق و قطع آنها، و اما مالیات بده را به جهت واداشتن آنها به بستن دکان، وادار کردن همه را به پول دادن به روزنامه‌ها و تزییع کردن اوقاف و سلب امنیت از هر طبقات. اگر جسارت نباشد می‌گویم این افعال و کردار شما خدمت به دشمن است." و اما در ربط با اسلام: اگر مراد از مشروطه اینست که "وکلا و مبعوثین در مجلس شورا جمع شده، به اتفاق یا اکثریت آراء قانون وضع کرده، اسم او را قانون بگذارند و بعد آن را بفرستند به اطاق اجرا تا بر طبق او عمل نمایند و به عبارت دیگر: دو قوه مملکت لازم دارد، یکی قوه مقننه... و یکی قوه مجریه... در این صورت مخالف با شرع خواهد بود" زیرا در دین مبین اسلام "نه توری و نه اکثریت آراء" شرط نیست "بلکه اجماع علما که کاشف از قول و رضای معصوم باشد، او حجت است" پس اگر جمعی گرد هم آیند و "قانون نویسند این قانون موافق با احکام اسلام نمی‌تواند بود و "سندیت ندارد". مثلاً اینکه بیایند و احکام قرار دهند که "حبس به جای قتل" و یا "حبس معین برای مجرم" مقرر باشد باز خلاف شرع انور عمل کرده‌اند، همچنین "حکم به تسویع قصاص طابین زن و مرد" کفر است و از این رو "مفاسد مشروطه که همه فوائین شریعت را از میان برمی‌دارد، به مراتب بدتر از استبداد است". با استبداد می‌توان همراه شد و آن را با "اسلام تطبیق داد" زیرا "در حکومت مسبده اگر هم از اطرافیان یا خود سلطان پاره‌های تعدیات به مردم وارد آید، بلی در ضمن قوایدی هم دارد که شر فساد و اترار از قبیل قطاع الطریق و دزدخانه و الواط محله‌ها و شر همسایه‌ها را از جان و مال رعیت مانع گشته و نگهداری می‌نماید" پس از نظر ما علما بر حکومت مطلقه ایرادی نیست، غیر اینکه گهگاه "از افراد نادری افعال ناشایست" سر می‌زند. اما "دوره استبداد قانون کتبی ندارد"، و "علیه شریعت" نتواند بود. برای ما "اهل اسلام و ایمان" که "از شاه تا رعیت خود را تابع شرع می‌دانیم"، چه جای قوه مقننه؟ چه نیاز به قوه مجریه که همانا شخص "سلطان است و اعوان او". قانون از الزامات

جماعت فرنگ است که "احکام الهیه وافی و کافی، ندارند. این بدان معنا نیست که ما مجلس نمی‌خواهیم. "ما مجلس مشروعه اسلامی" می‌خواهیم "مربک از خانواده‌های بزرگ مملکت، متدین، عالم سیاسی دان و صلاح بین و بی‌غرض" مجلسی ما هدف "کمال همراهی از سلطان در تقویت و پیشرفت کار ایستان" و در جهت "تعیین احکام و تشخیص خوب و بد به حکم و فتوای علمای حقه"، پس "بترسید از آنهایی که به تقلید کفار و به خلاف احکام شرع و قرآن، قانون می‌نویسند و به مردم امر می‌کنند که او را حکم خدا دانسته و عمل نمایند".

آن سخنان ملهم از اندیشه شیخ‌فضل‌الله بود که به صراحت اعلام می‌داشت: "قوام اسلام به عبودیت است نه به آزادی، بنای احکام آن به تفریق مجتمعات و جمع مختلفات است نه به مساوات، بنای احکام قرآن به اختلاف حقوق اصناف بنی‌نوع احسان است پس من مجلسی می‌خواهم که عموم مسلمانان آنرا می‌خواهند، بدین معنی عموم مسلمانان مجلس را می‌خواهند که اساسش بر اسلامیت باشد و برخلاف قانون شریعت محمدی و برخلاف مذهب مقدس جعفری قانون نگذارد. من هم چنین مجلسی را می‌خواهم. پس من و عموم مسلمانان بر یک راهی هستیم. اختلاف میان ما و لامذهب‌هاست. چه بابیه مزدکی مذهب و چه طبعیه فرنگی مشرب" (۱۸)

در احوال مشروعه طلبان، از این مقدمه کوتاه ناگزیر بودیم تا وجه تشابه "سبدن سندی" یعنی بهیبهانی و طباطبائی، آن دو سید مشروطه‌خواه را با این جهان‌بینی بهتر به نشانم و علت پیوستن آنان را به حکومت مشروطه روشن‌تر بدست دهیم.

ناظم الاسلام کرمانی که به قول ملکزاده "یک آخوند کلاش و ریزه‌خوار رجال" بود و نیز "کمترین موقعیت و مقامی و تاثیر و جودی در انقلاب مشروطیت" نداشت (۱۹)، جز اینکه از بستگان طباطبائی بود و طباطبائی به سال ۱۳۱۷ ق مدرسه‌ای به نام "اسلام" بنا نهاد و "ناظمیت، آن را به این ملا سپرد و ناظم‌الاسلام لقب داد (۲۰) چنان به تحریف "تاریخ بیداری ایرانیان" برآمد که در زیر قلمش سد جمال واعظ که به راه انقلاب جان باخت "ادم ترسو" و طباطبائی و بهیبهانی مفتخر به لقب "سیدین سندی" گشتند و بانیان نهضت مشروطه قلمداد شدند. اما از آنجا که دروغگو بی‌حافظه است، آن مورخ فراموشکار در جلد نخست درباره طباطبائی نوشت: یا "صدماتی که در مشروطه دید... به انعقاد مجلس شورای ملی همت گماشت" (۲۱) و در جلد دوم همان کتاب با نقل خطابه طباطبائی در صدر مشروطه، به مشروعه‌خواهی او صحنه گذاشت طباطبائی اعلام می‌کرد: "ما عدل و عدالتخانه می‌خواهیم، ما اجرای قانون اسلام را می‌خواهیم. ما نمی‌گوئیم مشروطه و جمهوری، ما می‌گوئیم مجلس مشروعه و عدالتخانه" (۲۲) و یا: "ما می‌خواهیم اصلاحات به دست شاه و اتایک خودمان باشد". اختلاف او با شیخ فضل‌الله نه بر سر راه و رسم و مردم - بلکه چنانکه کسروی به تفصیل آورده است - بر سر فروش ویرانه‌های گورستان ولی، در بازار کفشدوزان تهران آغازید. شیخ زرنگی کرد و آن گورستان متروک را که آخوندها تکه تکه می‌فروختند، یکجا برای احداث شعبه بانک روس و به مبلغ هفتصد تومان بفروخت. اعتراض سید طباطبائی، در نزد عوام الناس به مثابه "تسلط بر کفار"، بر وجهه‌اش افزود و "دیگر ملایان از دیده افتادند" و پیروانشان پای منبر طباطبائی گرد آمدند (۲۳) این را هم بگوئیم که آن سید بعدها در خاطراتی که در "مجله" وحید انتشار داد از پیوستن به مشروطه اظهار پشیمانی نمود و به دم و سب آن انقلاب برخاست.

امادر فقره بهیبهانی همچنانکه راثین می‌گوید "اسناد رسوائی او در دست است". (۲۴) در ماجرای قرضه از دولت روس "مبلغی به عنوان حق‌السکوت میل فرمود" (۲۵) و دم فروبست. در امتیاز و تحریم رژی "هزار لیره" از ارستین رئیس کمپانی گرفت و مشوق قلیان گشت (۲۶). گزارش‌ها مأمورین انگلیسی در آن دوره به نقل می‌آورد. یکی نوشت: "سیدعبدالله مجتهدی که در امتیاز رژی به‌جانبداری از سفارت ما ایستاد، هنوز با ما روابط بسیار حسنه حفظ کرده‌است." (۲۷). گزارشگر دیگر، در آغاز نهضت مشروطه گزارش داد که در ۱۹۰۲، در ملاقات و مذاکره

با سید عبدالله و پس از آنکه ساعت نقره، هدیه دولت انگلیس را به او مسترد کرد "سید ساعت را گرفت، با آن به بازی پرداخت کوکش کرد و آنگاه به ساعت طلائی دیگری اشاره نمود که ملکه سابق برای او فرستاده بود و سید توسط دوستی در استانبول آن را به ۲۰۰ لیره قیمت زده بود، یعنی او آشکارا ساعت نقره را هدیه گرانبهائی نمی دانست" (۲۸). با اینحال قول مساعدت داد. بدین معنا که انگلیسها از او می خواستند که طلاب را علیه وامهای دولت روس بسیج کند. سید پذیرفت، اما "پول خواست" و گفت: "طلاب افراد نادرستکاری هستند که فقط با پول خریده می شوند" و باید در "حدود ۴۰۰ لیره" هزینه این کار نمود. امین السلطان نیز که از دوستان با سابقه سید عبدالله بود "از سوی خود رشوه به روحانیون" را پذیرفت. گفتگو با سید یکساعت و نیم به طول انجامید. در ۲۳ فوریه ۱۹۰۲، "مبلغ ۲۵۰ تومان" برای سید فرستاده شد، با این تاکید که اسن پول بابت "شخصی نیست بلکه مخارج بسیج است" (۲۹). سید به قول خود وفا کرد. ملایان نجف و کربلا هم همراه شدند، هاردینگ سفیر انگلیس و بانی موقوفات عود که شرحش را در جای دیگر آورده ایم (۳۰) شخصا به دیدار آقا نجفی در اصفهان رفت. پس از جلب توافق او با رضایت خاطر گزارش داد: "خوشبختانه فقط چند تن از پیشوایان مذهبی ایران در مقابل رشوه مصونیت دارند" (۳۱) ترس او از این بود که اینان در آینده "اعتبار" و وجهه خود را از دست بدهند. مقدمات بست نشینی در سفارت انگلیس بدینسان فراهم گشت بی آنکه آزادیخواهان و توده مردم از زد و بندهای پشت پرده آگاه باشند و خواهیم دید که رفته رفته چگونه برده از کارها برداشتنند.

انگیزه انگلیسها بحران مالی در ایران و قرضه از روس بود. فهرست وار می آوریم که در سالهای ۱۳۱۲/۱۹۰۰ دولت ایران ۲۲/۵ میلیون منات با بهره ۵٪ از دولت روس ستاند و بنادر را گرو گذاشت. باز در ذیحجه ۱۳۱۹/۱۹۰۲، مبلغ ۱۰ میلیون منات گرفت. در ۱۹۰۳/۱۳۲۱ نوبت بهوام ۳۰۰ هزار لیره از بانک شاهی و گرو پست و تلگراف رسید هم در این سال دولت از مستشاران بلژیکی، به ریاست نوز، دعوت کرد که اداره امور مالی را به دست گیرند. در این بحران رقابت میان روس و انگلیس شدت گرفت. سفیر انگلیس به دولت متبوع خود پیشنهاد داد که "انگلیسها منافع بانک شاهی را خریداری کنند، همچنین با ورود نوز به ایران لیره ترازو به سود روسها چرخید زیرا با تعرفه گمرکی جدید که او قرار داد، "از گمرک کالاهای مورد مصرف همگانی کاست، بر گمرک اشیاء تجلی افزود... بر گمرک پارهای از اجناس صادره به مستعمرات انگلیس (مثل تریاک) اضافه شد... و در رقابت بازرگانی روس و انگلیس در ایران تعرفه نوز به سود روسها تمام شد و به زبان انگلیسی" (۳۲). دکتر آدمیت گزارشهای نمایندگان انگلیس را در شکایت از نوز بدست داده است. نوشتند: "متصدیان ایرانی و بلژیکی سعی دارند که موقعیت ممتاز انگلیس را در کار پست و قرنطینه بنادر خلیج فارس نفی کنند و این موضوع حدی مورد اختلاف سفارت انگلیس با دستگاه بلژیکی است. همچنین "رویه" متصدیان بلژیکی "در همه ولایات خاصه در سیستان" مبنی بر جانبداری از منافع روس و مخالفت با منافع انگلیس است. "پس چه می توان کرد؟ هاردینگ از وزیر دولت خود می پرسد: "خیال می کنم باید مجاز باشم که صاف و پوست کنده به دولت ایران اعلام دارم که اولاً: گرفتن قرض تازه ای از روس با شکستن پیمان دوستی با انگلیس یکی است. ثانیاً "نفوذ علمای کربلا و نجف می تواند به سود نقشه اصلاحات عاقلانه ای در ایران به کار رود" (۳۳) و یا، هنوز هیچ نشده، و چند صباحی مانده به انقلاب: "همینکه بروز آشوب در ایران قریب الوقوع گردد، آیا مصلحت هست که ما تصمیم خود را به شاه، به دولت روس و به ملایان و عنصر مخالف حکومت اعلام بداریم یا نه؟" و اگر روحانیت "از ما مددی خواست یا مصلحت ببینی کرد، تا چه اندازه آماد داریم که آنان را در جهت شورش مشروطه خواهی... ترغیب نمائیم که از روسی شدن ایران جلوگیری بشود... و به فرض اینکه مخالفت علما محدود به مشروطه خواهی باشد تا چه اندازه باید به آنان کمک مالی بکنیم، تا بتوانند جنبش خود را تنظیم نمایند... به عقیده من باید

پولی در اختیار باشد که به قدر لازم به روحانیون معتبر ایران و نجف و کربلا برسانیم" (۳۴). در پشت همان گزارش که برای بالفور رئیس‌الوزرا فرستاده شد، وزیر امور خارجه انگلیس یادداشت کرده است: "ممکن است وجه مختصری خرج شود که روابط نزدیکتری با هیأت روحانی برقرار نمائیم".

فیروز کاظم زاده که اسناد انگلیس را به تفصیل بررسی کرده است، از خلال آن گزارش‌ها می‌نویسد: جنبشی که هاردینگ علیه نوز و روس‌ها طرح‌ریزی کرده بود با گرفت، همزمان سرکوب مسیحیان آذربایجان بدست ملایان، سرکوب یهودیان در همدان، بهائیان در یزد و اصفهان بدستور آقا نجفی آغاز گردید. (۳۵)

به اعتراف ناظم‌الاسلام که هم‌جبهه و هم‌راز آن دو سید بود، بهبهانی در تهران "مشغول دسته‌بندی و ازدیاد قوه مدافعه گردید" (۳۶). در این راه هر آنچه در توان داشت بر طبق اخلاص نهاد. به رشوه انگلیس‌ها بسنده نکرد، از مردم نیز بساند. جماعت حتی شکایت بردند که "اجزای جناب آقای سید عبدالله از مردم تعارف و رشوه می‌گیرند". آقا فرمودند: "اجزای من چهل سال است عادت به این کار دارند" و "نازگی ندارد" (۳۷) همچنین همگان می‌دانستند که بهبهانی زیر سایه ولی نعمت معزول خود امین‌السلطان به این پایه از اقتدار مالی و سیاسی رسیده بود و "باطنا" از صدارت عین‌الدوله راضی نبود. پس در "عیان" به راه مشروطه و در نهان برای بازگرداندن او می‌کوشید. اما آنچه طباطبائی را به میدان آورد خشم و ناخرسندی شدید او از شیخیان کرمان بود که حاضر نبودند موقوفات عظیم خود را ملاخور کنند و بدست مسلمانان و خاصه حاجی محمد رضای آخوند بیسارند. شیخیان در این مبارزه تا پای زد و خورد و تبعید حاجی محمد رضا هم رفتند. پس طباطبائی در منبر "به هیجان آمده"، بازگشت آن آخوند را یکی از خواست‌های هفتگانه خود در مشروطه، قرار داد. بدیهی است لباس مبدل نوز هم "بیضه اسلام" را به خطر انداخت. طباطبائی و بهبهانی و صدرالعلماء و مجدالاسلام کرمانی و دیگران در رمضان ۱۳۲۳ / نوامبر ۱۹۰۵ در یک "انجمن مخفی" گرد آمدند و "عقد اتحاد بین آقایان محکم گردید". قطعنامه آن انجمن خود گویای اسرار است. علاوه بر عزل نوز و غیره، ماده ۱۲ به صراحت تصریح داشت: "محدود نمودن حقوق وزرا و وزارتخانه‌ها و ملاها به قانون شرع"! مجدالاسلام، در توجیه آن خواست‌ها به متشرع دیگری می‌گفت: "آقای من، دولت مشروطه یعنی دولت مشروعه. یعنی باید با موازین شرع، شاه و گدا در تحت قانون اسلام با بسویه باشند... مسلمانان هم که مشروطه می‌گویند مقصودشان عمل بر طبق احکام شرع است"! (۳۸) آنگاه بهبهانی از شاه اجازه می‌خواست که قانون اسلام "آن زاکون محمدی (ص) که سرلوحه تمام قوانین است... جوانی از سر گیرد تا "چشم اسلام" و "محمد دوستان" روشن گردد و ایران "گلشن در گلشن شود" (۳۹) صورت لایحه "آن انجمن اطمینان می‌داد که اگر قوانین اسلامی را به اجرا آورند "ایران در عرض بیست سال از ژاپون" بگذرد! (۴۰)

می‌دانیم که هم در آن سال کار ایران از نظر مالی و تجاری فروستگی‌های فراوان داشت. ویای ۱۹۰۴ و قرنطینه طولانی، جلوگیری ورود کالاهای مورد نیاز عمومی به ایران شد. جنگ روس و ژاپن و انقلاب روسیه راه‌های داد و ستد را محدود کرد. گرانی در روسیه بکراست در ایران انعکاس یافت. بهای قند و شکر تا ۳۳ در صد و بهای گندم تا ۹۰ در صد بالا رفت. حکومت در برابر کاهش عایدات گمرک و رشد بهای ارزاق قرار گرفت (۴۱) و به ناچار بر تعرفه تجاری افزود. مردم در شور و هیجان از شکست روسیان، در قحطی و گرانی دست و پا می‌زدند. میرزا جواد خان در خاطرات خود می‌نویسد: در این روزها "یک مرتبه خبر محاربه روس و ژاپن در ایران انتشار یافت. اهالی تبریز که جز به خط سیر خود مابین خانه و دکان به جایی توجه نداشتند، شب و روز در صدد افتادند که اخبار محاربه را به هر وسیله مقدور باشد به دست آورند. استیاق مردم به شکست‌های بی در پی روسیه در مقابل ژاپن، مردم را سراسیمه نمود.



فقر و فاقه خود را فراموش کرده و شب و روز در محافل و مجالس، آل قاجار را سرزنش می‌کردند که چگونه از تمام شئون ترقی بازمانده‌اند. اخبار انقلاب هم جسته گریخته می‌رسید. ۲۲ جمادی‌الثانی ۱۳۲۳ رویتر خبر می‌داد: "در مسکو انقلاب بزرگی برپا شد. در افواه است که دهاتیان قشون را شکست دادند" و یا ۲ رجب ۱۳۲۴: "در روسیه انقلابیون پل مابین پترزبورگ و هلستنگر را خراب کردند و مانع عبور قشون شدند" و الی آخر. تاثیر انقلاب روسیه را در جای دیگر بحث خواهیم کرد، در این مقدمه همینقدر می‌گوئیم که رویدادهای روسیه به مردم دل و جرات داد. جنگ زاین منشاء الهام شاعران نیز شد. چنانکه "نسیم شمال" می‌سرود: "میشه ما خفتگان بیدار گردیم نگو هرگز نمیشه های های چو ژاپون شهره در اقطار گردیم نگو هرگز نمیشه های های" ۱ در بهار ۱۹۰۵ در برخی بنادر، از جمله بوشهر تجار از ترخیص بارهای تجاری از گمرک خودداری کرده و به شاه تلگراف زدند که از حمل امتعه خارجی به کشور خودداری خواهند کرد" (۴۲)

اما کمبود ارزاق و بحران مالی بر قوت قلب محتکران نیز افزود. انبارداران به رسم معمول درباریان و ملایان بودند. در آغاز نهضت "گروهی از طلبه‌ها و دیگران از کمی نان به تورش برخاستند" و در صحن امام رضای مشهد گرد آمدند. حاجی محمد حسن نام آخوند که "نان و گوشت شهر را در کفترت داشت، تفنگچی . . . فرستاد و چهل تن در همان صحن کشته شدند" (۴۳). با در اصفهان از هنگامی که آقا نجفی به دنبال مذاکره با هاردینگ سقیر انگلیس "عدالت" خواه شده بود و در پی تحقق این آرمان با معاون فونسلگری از "ضرورت وادار کردن یهودیان، ارامنه و مسیحیان به برگزیدن یوساک مناسب با اسلام" سخن می‌گفت (۴۴)، مردم جانی گرفتند و به امید دادخواهی نزد آن مجتهد شکایت بردند که "پس چرا آقا با آن انحصار گندم را به دست گرفته‌اند" و در این شرایط سخت آقا نورالله مجتهد "کشاورزان را که خواستار کاهش بیهای نان شده‌اند" به "ضرب و شتم" مجروح کرده است؟ (۴۵). در مراغه وقتی آوازه عدالت خواهی بیچید مردم آن را به "غصب املاک" ملایان تعبیر کردند و یورش بردند. ماجرای امام جمعه و انبارهای غله‌اش را هم در بخش انجمن‌ها خواهیم آورد.

حکومت در جستجوی راه حل برای حل بحران چاره‌ای ندید جز اینکه گناه قحطی و گرانی را بر دوش بازرگانان افکنند و خود را نجات دهد. علماء الدوله حاکم تهران، چنانکه گفته‌اند و نوشته‌اند - چند بازرگان وارد کننده قند را به چوب و فلک بست و همه استدلال اهل نجارت را که گرانی برخاسته از روسیه است، ناشنیده گرفت. از این فرصت برای سرکوب روشنفکران و خرسند داشتن ملایان نیز بهره جستند. از جمله چند "تاجر بایی" که در شمارگان نام میرزا آقا اصفهانی یکی از نویسندگان "حبل‌المتین" هم بود، دستگیر شدند. از روحانیون تنها سید جمال اصفهانی واعظ ازلی بود که در پشتیبانی از تجار به منبر شد. او را نیز امام جمعه با دشنام "بایی ملعون" و "دشمن دین و سلطنت" به ضرب چوب و چماق پاتین کشید. اما عدالت طلبان نه تنها گامی به پیش ننهادند بلکه بهیبهانی همان روز "پنهان شد"، طباطبائی را هم با این عذر که جانش در خطر است، از صحنه بیرون بردند. باز مردم پا نکشیدند. از آنجا که در میهن ما هر انقلابی با شعر و قافیه دمساز است، در آن روزهای سخت جماعت در هجو علماء الدوله ترانه‌ساز کردند که: "بادبدها دوبدهام، ابله و خر شنیده‌ام، قرط و لوند دیده‌ام، اما تو چیز دیگری!" و یا: "ای میرزا احمد خان الاغ‌الدوله این رحیم بزید زاده" (۴۶) و الی آخر. اما ملایان عدالت خواه، نه دلنگران آن پرخاشها بودند و نه دل‌پیش از آزار بازرگانان، غم پادشاهان انگیزه‌ای ندانست جز اینکه این یک را از ریاست گمرک بردارند و آن دیگری را برجایش نشانند. از علمای نجف و کربلا، تلگرافات "عدیده" می‌رسید که "ما نمی‌خواهیم گمرکات سپرده بلجیک باشد" و یا در شیراز سید محمد شریف پیشنماز "مردم عوام را به هیجان آورده" بود که علیه نوز "شورش و بلوا کنند" (۴۷). خواست علمای تبریز در نوع خود بی‌همناست. در ارتباط با "مسیو پریم" ما مور بلژیکی گمرک و در اصرار به عزل او، پادشاه آمد که در ۱۳۲۱ ق/ ۱۹۰۲

"چند باب مهمانخانه در ارمنستان" دایر شده بود، خاصه "عرق‌فروشی یحیی نام"، پس واشریعتا بلند کردند "بازارها را بستند، در مساجد اجتماع نمودند"، از دولت چندین چیز را مطالبه کردند. بستن معلم خانه‌ها، موقوف شدن میهمانخانه‌ها، برجیدن میخانه‌ها، و طرد مامورین بلژیکی از ایران، در این اهداف مقدس چنان پا فشردند که محمد علی میرزا ولیعهد تلگرافی فرستاد، بدین مضمون: "جنابان آقایان علما اعلام سلمهم‌الله، مسیو پریم را روانه نمودیم، میهمانخانه‌ها و معلم خانه‌ها و میخانه‌ها را قدغن کردم. از مسجد متفرق شده مشغول دعاگوئی به سلامتی وجود اعلیحضرت اقدس شاهنشاهی باشید". انتشار این خبر طلاب را بسیج کرد. ریختند و "تمام میخانه و میهمانخانه‌ها و مدارس را غارت کرده، تابلوی مدارس را سوزاندند. مسیو پریم چند روزی در خارج از شهر توقف نمود ولی بعد از برقراری آرامش به شهر مراجعت نمود" (۴۸). در اصفهان که سردسته ملایان مشروطه‌خواه، آقاجقی، "مال‌التجاره فرنگی می‌فروخت" از مخالفت با مسیو نوز تنها به کشتار یهودیان و بابیان اکتفا کرد. چنانکه "کودکان شیرخوار را به جای شیر مادر به آب جوش سماور بستند" و ادای دین به شریعت و مشروطیت کردند. کسروی نیز که در تاریخ خود کم‌گفت و بسیار نهفت، در بایگی کتبی آقایان در نهضت مشروطه می‌نویسد: "رازی است که به گفتگوی زیاد نیاز دارد". و معلوم نیست آقایان که "از بلژیکیان درخشم بودند" و یا از "صدراعظم شکایت داشتند" چرا کینه از فرقه‌های دیگر جستند و به جان مردم افتادند! حتی برخی از بزرگان خود علما از این همه اصرار و ابرام در مسئله نوز ناخوشنود بودند. پیام فرستادند که آقا سیدعبدالله بهتر است "عوض عزل نوز" همان "احکام قرآن و قانون اسلام را تقاضای اجرا نمایند" که مد نظر شان است. اما سید سید عبدالله اصرار داشت که عکس نوز با لباس روحانیت "کمر اسلام" را شکسته است. البته "طلاب و سادات و سایرین از استماع این فرمایشات... صدا را به گریه و زاری بلند کردند"، عمامه‌ها را از سر انداخته و یقه پیراهن‌ها را پاره نموده و "های هوی غریبی در شهر افتاد". "باقی" که با این "توضیح‌المسائل" چندان قانع نبودند، عرض کردند: پوشیده که پوشیده! "یهودی هم عمامه به سر می‌گذارد و مجوس هم ردا می‌پوشد". اما غرض از آن مجلس، بسیج طلاب بود. مسئله پول مطرح شد. محرم آقا پاسخ داد: "عصه پول را نخورید، "عما" قریب‌جناب آقا صاحب پول خواهد شد. آنکه باید برساند خواهد رسانید" نویسنده تاریخ بیدار می‌هم اطمینان داد که آقا سید عبدالله "مراوداتی" دارند و "جزو اسرار است" (۴۹) اما در مسئله بازگنان "سیدین سندین" با مشکلی بزرگ روبرو شدند. لحظه انتخاب فرا رسیده بود و پای آبرو در میان بود. نشستند و برخاستند و قرار را بر قرار ترجیح دادند. استدلالشان اینکه "چون مسئله قند و پای بازگنان در میان است. ما اگر یشتیانی نکنیم که شاینده نخواهد بود و اگر نمائیم خواهند گفت: ما می‌خواستیم قند ارزان گردد و ملایان نگذارند... پس بهتر است چند روز در شهر نباشیم و بعد به عبدالعظیم برویم" اگر بمائیم "باتد که میان کسان ما با کسان امام جمعه زد و خورد پیش آید" (۵۰) و بدینسان در ۱۶ شوال ۱۳۲۳ به بست شهر ری رفتند. شگفت اینکه در قطعنامه ۷گانه تحصن هم سخنی از نجار و اعتراضات مردم به میان نیاوردند. روح کلام آن خواست‌ها اینکه: ۱- نولیت مدرسه مروی را که امام جمعه دانت تا به خانواده آشتیانی بازگردانند که در امتیاز رژی به حمایت از شاه و انگلیس‌ها می‌کرد و مردم را به کشیدن قلیان تشویق می‌کرد: ۲- "اجرای قوانین اسلامی در سراسر کشور" یعنی برپائی حکومت مشروعه که همان درخواست مستبدین و خود شاه بود. ۳- بنای "عدالت خانه" که تازگی نداشت و حتی در زمان ناصرالدین شاه هم با نام "مجلس تحقیق مظالم" برپا بود (۵۱) و یا به قول کسروی مفهوم دیگری جز "اداره عدلیه" نداشت: ۴- "بازگرداندن حاجی میرزا محمدرضا" سرکوبگر شیخیان به کرمان. ۵- "دور کردن عسکر گارجی از سر راه قم". ملک‌زاده می‌گوید: این درخواست به اندازه‌ای "ناجیز" و مسخره بود که "عین‌الدوله خود از شنیدن آن در حیرت شد" (۵۲) و به رغم همه استبدادطلبی خویش

نتوانست روح انقلابی آن را دریابد! ۲ - عزل نوز از ریاست گمرکات. البته وقتی هم نوز را کنار زدند، معاون او "موراد" را که با "۲۵ تا ۳۰ نفر از اتباع بلژیکی" اداره گمرک را پیش می‌برد، بر جای نشاندند (۵۳) و حضرات اعتراضی نکردند.

در این نهضت "قلابی" زنان بی‌فرهنگ و طوطی صفت نیز به تحریک ملایان در کوچه‌ها ولو شدند و پیراهن‌ها دریدند که "ای مردم، بعد از این باید دختران شما را مسیو نوز عقد کند!" و یا باز خواهران جلو کالسکه شاه را گرفتند و شعار دادند که "ما آقایان و پیشوایان دین را می‌خواهیم، عقد ما را آقایان بستنند، خانه‌های ما را آقایان اجاره می‌دهند. ای شاه مسلمان بفرما رؤسای دین را احترام کنند!" مورخان ما نیز که چشم داشت دیگری از زن جماعت ندارند، این حرکات و اطوار چندش‌انگیز را به حساب انقلابی‌گری زنان گذاشتند و نقش زنان انقلابی را از یاد بردند.

در طی بست نشینی، عدالت خواهان چایلوسی و تعلق به دربار را نیز فراموش نکردند و در هر عبارت برای خود حسابی جداگانه از مردم گشودند. طباطبائی به شاه می‌نوشت: "به خداوند متعال قسم... دعاگویان اعلیحضرت را دوست داریم... آسایش ما از دولت اعلیحضرت است". چرا که نه؟ به قول مخیرالسلطنه، سید عبدالله "دربارش از دربار دولتی رنگین‌تر" بود (۵۴) و با همان سلک و در همان سلک و سلوک سر می‌کرد. با دربار هم شخصا طرف نشد. بلکه "گرانند داف" کاردار سفارت انگلیس را واسطه کرد، او نیز به دولت متبوع خود گزارش می‌داد: "بستی‌ها از انگلیس‌ها تضمین می‌خواهند که دولت به وعده‌های خود وفا کند" (۵۵). از خبرگذاری رویتر خبر می‌رسید: "وزیر خارجه انگلیس در مجلس اظهار داشت که رسماً از دولت ایران تقاضا کرده... خواست‌های اصلاح طلبان را برآورد". اکنون صدراعظم نیز معتقد بود که سخن آقایان "همه از روی دعاگوئی محض است" و جز "خبر و صلاح" مملکت چیز دیگری نمی‌خواهند. شاه نوید می‌داد که به همه آن تقاضاها جامه عمل خواهد پوشاند و با این اطمینان "سیدین سندین" را با همه‌همه و دیدیه در "کالسکه سلطنتی" به شهر باز می‌گرداند. آقایان آسوده خاطر به خانه و منبر شدند. رسالت خود را پایان گرفته دانستند و باقی را رها کردند.

اما در شهر گزارش می‌رفت که "عرایض را به درستی به شاه نمی‌رسانند". این "مردم چیز دیگر می‌خواهند". از "سبزی‌فروش تا کودک ده ساله" همگی "طالب مساوات، عدالت و برابری" شده‌اند (۵۶) و یا: همه جا سخن از حکومت ملی و مجلس مشروطه بود "در شهر اوراقی منتشر می‌شد که ما مشروعه نمی‌خواهیم" (۵۷) در حالیکه شاه هنوز عدالت‌خانه را هم برپا نکرده بود. رفته رفته رو در روئی با علمای مشروطه خواه آغاز شد. محمد علی مساوات در "اعلان آزادیخواهان" نخستین برخاش آشکار را حواله‌شان کرد که "ای آقایان روحانی که جز منفعت خود چیزی نمی‌خواهید و جز در راه مصالح خود قدمی بر نمی‌دارید و ای مردم جاهل که گوش شنوا برای شنیدن حرف حق ندارید." ما در حضرت عبدالعظیم فریاد کردیم که به دستخط این شاه و آن وزیر نمی‌شود اعتماد کرد و جز اغفال ملت... منظوری ندارند... گفتید ممکن نیست یک پادشاهی قول خودش را زیر پا بگذارد و امضای خودش را بی‌اعتبار کند. حال از شما سؤال می‌کنم که چرا قول و قرارداد انجام نشد؟" (۵۸). از سوی تبریزیان انگار که از خواست‌های هفتگانه تحصن اطلاعی ندارند، تلگراف می‌زدند: که شاه دستخط دهد که "ایران مشروطه است" و در هر ولایت "اتجمن محلی" برقرار باشد.

تعارض خواست‌های مردم با داعیه‌های ملایان در شب‌نامه‌های فدائیان و مجاهدان سوسیال دموکرات منجلی است. آن نوشته‌ها چهره دیگر انقلاب مشروطه و آن روی سگه‌را بر می‌نمایند. گرچه بحث در نقش سوسیال دموکراسی را به بخش دیگری واگذارده‌ایم، اما در این مقدمه روح کلام آن شب‌نامه‌ها را در ربط با هر رویداد و در هر باب به تفصیل به دست خواهیم داد تا ادای حق، در حق مورخان گمنامی گردد که قلم هایشان را بی‌پروا به راه اندیشه و عمل خود

نهادند و آنچه را که تاریخ نویسان بنام از مانهفتند آنان بازگفتند و بر ملا کردند . نویسندگان آن اعلان‌نامه‌ها بست‌نشینی حضرت عبدالعظیم را هرگز به جد نگرفتند . گر چه رهبران‌شان از جمله ملک‌المتکلمین که رئیس اجتماع‌یون - عامیون تهران بود ، در میان بستیان بودند و می‌کوشیدند مجلس مشروطه را به جای عدالت‌خانه به آنان بقبولانند . سندی هم تدارک دیدند و به امضاء گذاشتند . بدین مضمون : "امضاکنندگان برای نجات ایران از زیر بار ظلم تصمیم گرفتیم که از پادشاه برقراری مشروطیت و مجلس منتخبین ملت را در ایران که از طرف جناب ملک‌المتکلمین پیشنهاد شد ما با طیب خاطر از نظر صلاح مسلمانان و ملت ایران پذیرفتیم ، درخواست نمائیم ، گروهی امضا کردند . اما باقی به اعتراض و هشدار آمدند که "این‌ها می‌خواهند ایران را جمهوری کنند ، و یا پس کشیدند و به همان "عدالت‌خانه قناعت کردند" (۵۹) . در اشاره به این رویداد بود که صدراعظم خطاب به سیدین می‌نوشت : می‌آلت دست یک مشت مفسده جوی جمهوری طلب بی‌دین "گردید که "از دیرزمانی در این مملکت ریشه پیدا کرده‌اند و مقصودی جز انقراض مملکت و از بین بردن روحانیت ندارند . . . اول می‌خواهند به دست شما عدالت‌خانه در ایران برپا کنند . . . و پس از آنکه آزادی بیشتری پیدا کردند ، قصد دارند به اتکاء شما مرا معزول کنند ، سپس شاه را از میان بردارند و بعد به شما بپردازند و روحانیت را ریشه کن کنند" (۶۰) . بدیهی است منظور صدراعظم از آن یک مشت بی‌دین ، فرقه بابیه و ملک‌المتکلمین ازلی بود و حضور ملک و یارانش در تحصن دولت را حتی از اعطای عدالت‌خانه نیز می‌هراساند .

"فدائیان" تاخیر دولت را در برپائی عدالت‌خانه ، بهانه اعتراض قرار دادند . گفتند : این آقایان که به بست رفتند و "عدالت‌خانه" طلبیدند ، "هرگز رفاه و منافع خود را رها نخواهند کرد" ، دنبال کار را نخواهند گرفت "علما به ملاحظه علاقه و بسگی که به خانه و عیال و دخل و اثاثیه دارند" . کجا "فقر و فلاکت سائرین" را پی خواهند گرفت ، به جای این توقعات ، از آخوند باید می‌پرسیدی ؛ "این باغ و این اشجار و این اسبها و این کالسکه‌ها و این تفنگها را از فرج مادرت درآورده‌ای" یا از "برکت دسترنج ماست" (۶۱) . ورنه "عدالت‌خانه آقایان پس چه شده؟ حال که "با وعده و وعید دربار بازگشتند "مانع چیست و کیست؟ سرانجام کدام روز "وکلائی ملت به نام ملت" به "مجلس" خواهند شد؟ از آقایان می‌پرسیم ، می‌گویید : "مانع صدراعظم است" . از "عقلای ملت می‌پرسیم ، می‌گویند : "خود آقایان سد راه شده‌اند" . اکنون از "مطمین وطن‌پرست" می‌خواهم این "افراد مانع" را به ما بشناسانند ، "تا فدائیان وطن‌جزای هر نایکار مقصر را که مانع اجراست ، ادا نمایند" (۶۲) . در شب‌نامه دیگر ، خود موانع را برشمرده و با ارباب دین و اصحاب دولت اتمام حجت کردند . نوشتند : "مانع اصلی" به واقع "جهل" خودماست ؛ "واضع بر می‌خواهی"؟ پس بدان ، تاه چرا باید دادگر شود و عدالت پذیرد و مجلس دهد ، اگر "مجلسی باشد" او دیگر "نمی‌تواند مالیات مردم را به پیشخدمت و فراش و نقال و قوال و رقاص" بذل و بختی فرماید . اگر صدراعظم رضا به رضای ما دهد ، خود بدان معناست که "روزی هزار تومان از نان که قوت عموم مخلوق است" بالا نکشد . اگر روحانیون "اجرای عدالت" را طلب کنند یعنی "با وجود مجلس" ملایان قادر نباشند "حکم به ناحق دهند ، یا رشوه بگیرند ، یا قابض ارواح شوند ، یا حامی اشرار گردند ، یا به هوای نفسانیه بخواهند هر کافر را مسلمان و هر مسلمان را کافر نمایند" . غنودن بر این چنین باورها "خلاف عقل" است . جاهل تو بودی که گمان بردی "تحصن علما در زاویه حضرت عبدالعظیم به خاطر ملت بود" ؛ اینک آگاه باش که "این مذاکرات و این اقدامات علما تماما" به جهت جلب منفعت " و "گرفتن پول" بود و بس . "آقایان تا در حضرت عبدالعظیم بودند ، این مردم خر احمق ساده‌لوح به امید اینکه این اقدامات علما . . . به جهت رعیت نتیجه خواهد داشت ، پول‌ها فرستادند" . به هر ملائی که رسید "به دیگری نداد" اما شکر" که "نام گیرنده و فرستنده و برنده را نه تنها ما می‌دانیم ، بلکه خیلی اشخاص می‌دانند و هرکس انکار نماید ،

ناچار خواهیم نگاشت". می‌دانیم که "دربارگشت هم مداخله‌ها کردند". باید همه بدانند که "در این یکسال و نیم، غوغای وطن‌پرستی و ادای ملت‌خواهی علما منحصر به جلب نفع و اخذ پول بوده است". ورنه کدام آخوند را می‌شناسیم که به راه "عدالت" از "حقوق دیوانی خود صرفنظر" کند، یک روز از "راه حلال نان" بخورد، به "ایجاد فتنه و فساد در میان خلق" برنیاید، به "بندگان خدا تهمت" نزند و "مردم بیچاره را که بریکدیگر نشوراند. پس همه آن "غوغا بابت پول بود". "برخی گرفتند"، برخی دیگر هم "خواهند گرفت"!(۶۳)

محتوای شب‌نامه "هیئت مجلس اصناف" را که جانشان از دست دیوانی و روحانی به لب آمده بود، از طریق بحث در "انجمن سری" اجتماعیون - عامیون می‌شناسیم. شریف کاشانی که خود عضو آن انجمن بود، گواهی می‌دهد که آن اعلان را آوردند و در انجمن خواندند. یکی گفت: "این مردم ابداً مروتی ندارند"، دیگری وساطت کرد که "هواخواه مجلس‌اند"، سومی نظر داد: "هر که نوشته مرد پلیتیکی و آشوب‌کنی است". باز یکی به طنز گفت: "کار ایمان و عقل و شعور حجج اسلام را" به سخره گرفته‌اند و الی آخر. آنگاه آغاز قرائت کردند. آن نوشته، همچنانکه محتوای بحث آن مجلس حالی از هر گونه عفت کلام و برده‌بوشی بود. از آنجا که خود تصویری است از سرشت عدالت‌خواهان در اذهان مردمان، به نقل می‌ارزد و گوشه‌هایی به دست می‌دهیم. نوشته بودند: "این آقایان حجت‌الاسلام آقا سیدعبدالله بهبهانی که سابق بر این آنطورها که همه می‌دانند اطوار و افعالش آنطورها بود حالا بطور یک مرتبه حامی ملت شده؟" باز یکی رشته کلام را برید که "اگر مقصودش اینست که آقا سیدعبدالله سابقاً" جنده‌باز بوده و حالا نیست، یا که رشوه می‌گرفت و حالا نمی‌گیرد، یا حکم ناحق می‌داد و حالا نمی‌دهد" که نویسنده در اشتباه است. "بلکه صد درجه بالاتر، خانم یکی از طلاب از جنده‌های اوست و چند روز قبل سه اشرفی به او داده بود". ادامه دادند: "سابقاً" به آقا سید عبدالله به خاطر رشوه و حکم ناحق و جنده‌بازی و به آقا سید محمد طباطبائی به واسطه انواع فسق و فجور دیگر کسی اعضا نداشت. داستان نوز وسیله‌ایهتی برای آقایان شد و خودشان را جلو انداختند". باز یکی از حاضران خودداری نتوانست و گفت: "نویسنده این ورقه باید خیلی پلٹیک‌دان باشد... چون واقعاً مردم خیال کرده‌اند که آقایان مشروطه خواه‌اند و این پیشرفت‌ها به جهت وجود آقایان است. نه والله به جهت طغیان ظلم و جور است. هیچ دخلی به آقایان ندارد بلکه می‌توان گفت که امروزه آقا سید عبدالله و آقا سید محمد مخرب‌اند" (۶۴)

حضرت را از هر سوی بیم بی‌اعتباری درگرفت. چنانکه مورخان متشرع، خود نیز نوشته‌اند: آنگاه به فکر چاره افتادند. طباطبائی به عجز و لابه به صدراعظم نوشت: "اگر این کار صورت نگیرد ما را لعن خواهند کرد... باز عاجزانه التماس می‌کنم هرچه زودتر این کار را انجام دهید". در ۱۸ جمادی‌الثانی ۱۳۲۴/۱۳ اوت ۱۹۰۶، قتل طلبهای سیدعبدالحمید نام، بر مشکلات افزود. بهانه به دست مردم افتاد. اجتماعات و اعتراضات را از سرگرفتند و سخن از جهاد راندند. آیات عظام که رشته امور را گسسته‌تر یافتند و خطر را نزدیکتر، این بار صلاح ملک خویش در "هجرت کبری" دیدند، عذرشان اینکه: "اگر ما در شهر باشیم مردم آرام نخواهند گرفت". اما نخست به منبر شدند تا اعلام دارند: "یادشاه ما مسلمان است و جهاد با پادشاه مسلمان جایز نیست". هر آینه در توجیه فرار و عدم فرار، بهبهانی به سفیر انگلیس نوشت: "ما علما و مجتهدین چون راضی نیستیم خونریزی بشود، لهذا حرکت به اماکن مقدس را عازم گشتیم و از آن جناب تمنا داریم که در رفع ظلم و تعدی همراهی خود را از ما دریغ ندارند(۶۵). به تجار هم توصیه کردند: "اگر عین‌الدوله بر شما سخت گرفت ملتجی به سفارت انگلیس شوید" (۶۶) بدینسان آقایان به قم و طلاب و تجار به بست سفارت رفتند تا از "مسیو نوز" جانی به سفیر حامی پناه برند. همزمان ظهیرالدوله، حیرت‌زده گزارش می‌کرد: "به توسط مجری تلگراف رمزی رسید که آقا سید عبدالله و آقا سید محمد می‌خواهند مردم را

تحریک کنند برونند سفارت انگلیس. توسط همان محرم پیغام دادم: "آقایان این ندبیر به کلی خبط و خطاست. مثل آن می‌ماند که شخص با دست خودش کلید خانه‌اش را به همسایه تقدیم کند. پیغام کرده بودند: راست می‌گوئی نخواهیم رفت. آخر کردند. نف بر این بی‌غیرتی و نفع پرستی و هزار چیز دیگر" (۶۷).

می‌دانیم که در قم خبری نبود. بست سفارت از ۱۹ اوت آغازید. شمار بستیان در اندک زمانی به سیزده تا چهارده‌هزار نفر رسید. از جمله علل اینکه: "عده زیادی مردم بیکار که در کوچه و بازار سرگردان بودند، چون دیگ‌های پلورا سر بار و بساط قند و جای را گسترده دیدند، به درون سفارت رفتند و سیاهی لشکر شدند. مضافاً بر اینکه در روزهای گرم تیرماه هوای باغ سفارت فرح‌انگیز و نشاط آور بود" (۶۸). یکی از اسباع انگلیس نیز گزارش می‌داد: با یکی از ملایان که در بست سفارت بود، گفتگوئی داشتم. از چگونگی جويا شدم. پاسخ داد: "به همه خیلی خوش گذشت. جماعت صبح تا شام در حیاط سفارت یلاس بودند و کاری جز گپ زدن و خندیدن و خوردن و قلیان کشیدن نداشتند... سخن از اوضاع سیاسی هم به میان نیامد" (۶۹).

اما تیروهای دیگر، هم از این روی که بستیان را از سارش یا حکومت بار دارند و عدالت خواهی را به مشروطه‌طلبی تبدیل کنند، ناگزیر از "رحنه" کردن در جمع سفارت شدند. چنانکه ملک‌المنکلمین و مساوات در بیانیه "حزب آزادیخواهان" معترف بودند که "در همان زمانی که در تحصن بودیم" به آقایان گوشزد دادیم که "خودتان و مردم را گول نزنید، قدری در تاریخ گذشتگان تعمق کنید، به حقایق انقلاباتی که در دوران جهان پیش آمده و حکومت‌های ملی را روی کار آورده مطالعه نمائید". به آنها گفتیم "ما از عین‌الدوله و دستگاه استبداد جز آنچه کرده و می‌کند و خواهد کرد... انتظار دیگری نداریم. شکایت ما از روحانیون است که خود را حافظ ناموس مسلمانان می‌دانند... و می‌گویند، منظور ما رفع ظلم است" اما به رفع ظلم بر نمی‌آیند (۷۰). نیز در مجامع سری از یاران خود می‌خواستند که افکار و اعتقادات خود را بروز ندهند. تصریح کردند: "ما به برادران اکیدا" توصیه می‌کنیم که از این به بعد از حضور در مجالس دینی و مذهبی غیر از مجالس اسلامی خودداری کنند و بهانه به دست بدخواهان ندهند" (۷۱) چنین بود که اقلیت‌های مذهبی در بست قم و سفارت شرکت جستند. در تبریز رفتار آزادیخواهان هوشمندانه‌تر و زیرکانه‌تر بود. آنان خود پیشقدم تحصن در قونسول‌خانه شدند تا خواست‌ها و شعارهای خود را به میان اندازند و علناً از دخالت‌های بی‌جا باز دارند. ابتکار تبریزیان گاه با رویدادهای مهلک و گاه مضحک همراه بود. میرزا جوادخان، یکی از سخنگویان سه‌گانه انجمن تبریز در یادداشت‌های خود می‌نویسد: "در همان روزها سید حسن تقی‌زاده با ما مصادف شد. پرسید: چه خبر دارید؟... در جواب گفتم: حاضر شده‌ایم در طرف این دو سه روز به قونسول‌خانه انگلیس برویم. سید حسن از شنیدن این خبر به قدری سراسیمه و مضطرب شد که شبانه از شهر فرار کرد و بدون پاسپورت و گذرنامه با مساعدت بخشعلی آقا از جلفای ابران به جلفای روس گذشت... و مدتی مفقودالاتر و معدوم الاخیر شد". اما رهبران انجمن دست به کار شدند و در مشروطه‌طلبی به تبلیغ عوام‌الناس برآمدند. "زعمای انقلاب در یاد دادن کلمه مشروطه به بوده عوام تدابیر موشی اتخاذ نمودند... از جمله در ظرف‌های کوچک، زلاتین ریخته و مشروطه را چاپ و در هر رهگذر و در حیاط قونسول‌خانه و مسجد مجاور باشیدند" (۷۲). اما کارکنان سفارت از پذیرفتن آزادیخواهان به تنهایی، سر باز زدند و گشودن درهای سفارت را مشروط به بیوستن تجار و بستن بازار دانستند. یعنی در اعتراض به مسئله گمرکات و تعرفه گمرکی، شگفت اینکه اهل بازار نیز تمایلی به همسوئی با خواست‌های ملایان نشان نمی‌دادند و از تعرفه هم چندان که نباید نمی‌نالیدند. امیر خیزی در تبیین خصوصت طلاب و تجار می‌گوید: "طلاب همواره از جانب دستگاه ولیعهد حمایت می‌تدند" و چه بسا روی می‌داد که "جملگی به دکان بک تاجر یورش می‌بردند و ایداً"

کسی جرأت نداشت که از ایشان بپرسد: گناه این صاحب مناره چیست که می‌خواهند خون او را بریزند". مردم تبریز از سه طایفه در عذاب بودند: "طلاب، قاطرجیان و فراشان ولیعهد". پس در نهضت مشروطیت "خلق علیه اپنان و اپنان علیه خلق به پا خاستند" (۷۳).

برای آزادیخواهان چاره نماند جز اینکه به "جبر و ارعاب" بازاریان را به میدان کشند و به قونسولخانه روان دارند. بر آن شدند که با تیراندازی هوایی، دلاکین را به تعطیل بکشانند. "سدفخر حاضر شدند که این عمل را انجام دهند: میریعقوب، مشهدی یاقر عطار و سید علی"، که هر سه از اعضای انجمن تبریز بودند. این سه تن "داوطلبانه به بازار شیشه‌گرخانه رفتند، چند تبر خالی نموده و برگشتند. یک عده از همفکران ما هم قبلاً در بازار مشغول بودند که مردم را به بستن دکان‌ها ترغیب نمایند". در جهت بیم‌زدائی از تجار، اوراق ساختمانی هم پراکندند، بدین مضمون: "دارنده این ورقه در تحت حمایت دولت انگلیس است". تدبیر کارگر شد. در بازار شایعه افتاد که "قونسولخانه سند نوشته و تحت‌الحماگی می‌دهد (۷۴)، بازار بست و درهای سفارت گشوده شد. اما نویسندۀ همین خاطرات که خود از دست‌اندرکاران بود، بعدها که یارانش را قلع و قمع کردند، به تلخی نوشت: آنگاه دانستیم که "مقصود انگلیس‌ها از باز کردن درهای سفارت و قونسولخانه خود به روی ایرانیان این بود که دشمنان سیاست و متولفین خود را به خوبی شناخته و به یکدیگر معرفی نمایند (۷۵). برای شکستن تحصن روز سوم علما و حکومت همدست شدند و بهای نان را "هر منی دو عباسی" کاهش دادند. در آن گرانی و تحطی این اقدام "برای توده فقیر و مردم بی‌بضاعت تفاوت مهمی بود". سخنگویان انجمن، میرزا جوادخان، شیخ سلیم و شیخ حسین واعظ همه کوشش را بر آن نهادند که از طریق خطابه‌ها و گفتارهای خود از باز شدن بازار و پراکندگی مردم جلوگیری کنند. پس میرزا جواد خان آغاز کلام کرد. بدین مضمون: ای مردم "قریب نخورید. رستاخیز ملی مقدس نر از آن است که با ارزان نمودن گندم فوراً خاموش شود. این کارکنان حکومت استبدادی و خودسری خیال کرده‌اند که افراد ملت هم مثل خود آنها گندم را ستایش می‌کنند" نخست از این زمامداران بپرسید: "چه حادثه وقوع یافته که نان ارزان شده؟ معلوم می‌شود تعیین میزان قیمت نان همیشه تابع اراده و مصالح خصوصی آنها بوده، و اکنون می‌خواهند بگویند، برای اینکه ما بتوانیم با خودمختاری حکومت کنیم از قیمت نان دو عباسی تخفیف می‌دهیم... این ارزانی هم یک نوع رشوه است که مردم را به اطاعت از حکومت خودسرانه راضی نمایند". هر چه بود مردم قانع شدند. خبر آوردند: "طبقات ضعیف" که چراغ‌های دلاکین را به مناسبت ارزانی نان روشن کرده بودند "چراغ‌های دکان‌های خیابانی را برده و شکسته" و به دولت اعلام داشتند: "ما محدودیت اختیارات دولت را در رتق و فتق امور می‌خواهیم، نه ارزانی نان را". اکنون گفتارهای سفارت، علما و امرا را نک جا نشانه می‌رفت و نیستی هر دو را می‌خواست. از جمله: "ای هم‌وطنان... بدبختی جامعه بشریت در نتیجه شکست اعمال این برگزیدگان محیط خلقت است. که یکی قبله عالم، دیگری سایه رحمن، آن یکی فرزند آسمان و آن دیگری وسیله فیوضات آفریدگار جهان است... من می‌خواهم در اینجا در دستگاه خدا و رسول گستاخی نکنم... می‌گویند ناه سایه خداست و باز می‌گویند پیغمبر آخرالزمان سایه نداشته. چه مانعی داشت اگر خدا هم از سایه خود صرف‌نظر می‌کرد؟" (۷۶).

در تهران نیز همراهان و همفکران این رده از آزادیخواهان بودند، که در اعلان‌ها و شب‌نامه‌ها مجال آسایش و آسودگی از عدالت‌خواهان ضد مشروطیت برگرفتند. علمای دین از طریق "انجمن سادات بنی فاطمیه" که مدعی آزادیخواهی هم بودند، جماعت را به آرامش فرا می‌خواندند. طلاب خطاب به تندروان یادآور می‌شدند که "از استدای جلوس این پادشاه، تنبه و بیداری و رشد و ترقی، چنان در مزاج این یک مشت ودیعه، پیغمبر اثر کرده است که... نفاق و اغراض عادیه را از خود دور کرده و... همه از روی وجدان متحدالکلمه و متحدالکمه، در برابر تحصیل سعادت و خوشبختی ملت و ترویج علمای مذهب شیعه... تا پای جان

ایستاده‌اند". ای پادشاه "همه ما به مسلمانی و تقوی و دیانت تو معترفیم". اگر هم عدالت می‌خواهیم از این روست که تو عادللی. "اگر تو عادل نبودی و اگر وزیر تو دولتخواه و خیرخواه رعیت نبود، اسم عدل کجا به میان می‌آمد". همه مقصود جز این نیست که "حکم تو بدرستی اجرا گردد". یعنی "تو شاه باشی و ما رعیت بو" (۷۷)

در طرد این تظلمات، فدائیان به ریشخند نوشتند: "به قول داش مشدی‌ها اینها رویاش!" نشسته‌اند و در گریز از درگیری، دست‌گدائی گشوده‌اند، حال که خود بر نمی‌خیزد "شما فتوای جهاد بدهید باقی کارها با خودمان". حتی "چند نفری را هم نزد آقا سید عبدالله فرستادیم". گفتیم با "یک حکم شرعی به ما اجازه بدهد، این "امیر بهادر نماینده دربار" و "عین‌الدوله صدراعظم" را "بکشیم". گفتیم: "ما این حکام را مثل سگ می‌کشیم، همه را در یکساعت به جهنم واصل می‌کنیم". نخواستند. حال می‌گوئیم: "ای پدرسوخته‌ها، شما چه امتیازی بر ماها دارید که این همه ظلم می‌کنید... بعد از این ما تحمل ظلم را نداریم، بی‌انصافی را نداریم، بی‌دینی را نداریم، بی‌شرفی را نداریم" و خواهید دید که "دست به‌کار خواهیم شد" (۷۸). شب‌نامه نویسان به گلایه از مردم هم برآمدند و راه چاره را برنمودند. از جمله: "ای مردم، چرا از جمادات پست‌تر شده‌اید؟ ای درماندگان بی‌سرانجام، ای مردگان قبرستان، ای افسردگان بادیه جهالت... لختی به هوش آئید، برخیزید، "به اطراف و اکناف خود نظر کنید". چرا "در هر قدم صد نفر فعله و صد نفر گدا" می‌بینید؟ نگاه کنید چگونه "عاملین ذلت و زبونی شما" فقر و "فلاکت شما را موجب آسایش خود قرار داده‌اند"، چگونه "تستخض و زندگی" از "ثمره زحمات شما" فراهم آورده‌اند. بدانید که "شما را طبیب دیگری جز خود شما" نتواند بود، به سخنان آن "دو نفر الدنگ که قدر راست کرده" و به نام شما "عدالتخانه" می‌طلبند، اعتنا نکنید. آنان ما را از جهاد منع می‌کنند و می‌گویند: "وطن کدام است، رعیت و ملت و است چه‌شان دارد، آبادی مملکت چه چیز است، صنعت به چه درد می‌خورد، مساوات عمومی کار کجاست، این سخنان به حال مملکت مضر است". این آقایان "در اثر فلاحت و زراعت شما سر و سامان گرفته‌اند"، از "قوه واهمه" شما به شکل "ملا متشکل" شده‌اند. این "اجنه‌ها" که نام "روحانی" بر خود نهاده‌اند و بر شما حکم می‌رانند، می‌گویند: "خداوند قهار" از نظر ما ملایان "تمام اهالی ایران را خلق کرده که بدون درنگ و تشکیک همه گوش باشند نا چه می‌فرمائیم". هر گاه "اراده کنیم که خانه و ملت و قومیت آنها را خواه یک دفعه و خواه به دفعات به بیگانه واگذاریم، مختاریم. هر گاه بخواهیم از گرانی و قحطی "همه را یک مرتبه به وادی عدم روانه کنیم، باید بدون تردید و با بهایت رضایت رهسپار شوند". هر گاه بخواهیم "به ملاحظه‌ای عدم ترویج و ترقی را راضی شویم و همه را به بیکاری و بی‌عاری سرگردان نمائیم، کاری است آسان و تدینی و مردم را چنانکه ملاحظه می‌کنید حق اعتراض نیست" (۷۹)

چنین است مسلک آقایان در سلوک با مردم. نوشتند: حجج اسلام را ستم‌کشیدگی ملت نبود که به "هجر کبری" واداشت، بلکه "ترس از تبعید و کشته شدن" جانشان را به سلامت بدر برد. به همین سبب "بی‌توجه به حقوق و معدلت" و "بی‌خجالت و انفعال در مقام خودنمایی برآمده" به "خانه خدا یناه" بردند و "جماعت را به حال خود رها کردند"، تا "قشون دولتی" آن بی‌گناهان را "درخون" خود بغلطاند. کنون ای مردم، هنگام آن است که به خود آئید، "اجماع کنید"، در "رفع برشانی هموطنان" و "آبرومندی جهل کرور نفوس" ایران "اتحاد کنید، اتفاق کنید". بپا شوید که "اتفاق مبنای عمارت و مخرب ظلم است". در عوض، ما نیز اخطار می‌کنیم که اگر علیه منافع شما "علما از در سازش درآیند"، و حکومت خواست‌های شما را وقع نگذارد، "چهار نفر از علما، چهار نفر از اعیان دولت و چهار نفر از تجار با ثروت گشته خواهند شد". حال "هرچه می‌شود بشود، مردم می‌چاپند بجایند، دولت ایران مضمحل می‌شود بشود". دولت و ملتی که منافع خود را تمیز ندهد "بهتر آنکه رهسپار



دیار عدم گردد" (۸۰).

امیدها و آرزوهای مردم را نیز در مناجاتی آراستند که "بروردگارا! اگر ما "مجلسی می‌داشتیم" که "در آن یک یا چند نفر از افراد مختلف رعیت بودند و حق رای و دخالت داشتند، هر آینه هیچیک از این تعدیات بر بندگان تو نمی‌شد". هاتف غیب پاسخ‌نمان می‌داد، که ای بندگان من "چرا ظالمین را که به جبر و عنف مال و جان شما را می‌گیرند، ولینعمت خود می‌پندارید". من شما را نه یالا دست و زیر دست بلکه "یکسان آفریده‌ام". پس از چه روی همه آن کارها که "بدست شما می‌بایست بود، در دست کسانی است که "به نام شما کارها را به دست گرفته‌اند"؟ شما اگر برخیزید و "ریشهٔ ظلم را بسوزانید"، آنگاه "من نیز همراه خواهم بود" و "قدم‌های شما را بر فرق ظالمین خواهم کوفت". اما اگر بر این باور غنوده‌اید که "صاعقه‌ای نازل کنم، حکمت من چنین چیزی اقتضا نمی‌کند. صاعقه من وجود خود شماست" (۸۱)

تفاوت بس آشکار بود میان این جهان بینی که "قدرت خداوندی" را در آستین و اراده انسانی می‌جست، "صاعقه آسمانی" را در برپائی توده‌ها می‌دید، با آن مسلکی که عدالت از "سایه خدا" کدائی می‌کرد. ناگفته پنداست که حکومت نیز به آمد خود را در همراهی با بستبان دادخواه می‌دانست و نه درخواست دستجاتی که "به نام رعیت" به داد خواهی برآمده بودند. پس در ۷ جمادى الثانی ۱۳۲۴ در رویکرد به مطالبات آقایان، عین‌الدوله را برکنار کردند، نصرالله‌خان مشیرالدوله را روی کار آوردند، در همان روز "مراحم ملوکانه" شامل حال سیدین سدیدین شد و دسنور رفت که به شهر بازگردند. در ۱۴ جمادى الثانی ۱۳۲۴/۹ اوت ۱۹۰۶ اولین فرمان ناسیس "مجلس منتخبین ملی" یا "مجلس شورای ملی" صادر گشت. در تکمیل آن دستخط "مجلس شورای اسلامی" قید شد. اما لفظ مشروطه هرگز به میان نیامد! "مجلس شورای ملی معنای محدودتر از معنای مشروطیت داشت" و "در کلیه فرمان‌هایی که تا کنون صادر شده و در تمام سخنرانی‌های رسمی و غیر رسمی... کلمهٔ مشروطیت به کار نرفته است". (۸۲) وزیر علوم در پاسخ به این سؤال که آیا این مجلس، مجلس مشروطه است، جواب می‌داد: "خیر، ما مشروطه نیستیم و دولت، به ما مشروطه نداده... مجلس جهت وضع قوانین است... مشروطه بودن دولت ایران صلاح نیست. در این صورت آزادی ادیان هم باید بشود". در خاطراتش هم متذکر می‌شد: "البته مشروعه پدر مشروطه است" (۸۳). نمایندگان تبریز که فقط به راه مشروطه برخاسته بودند - چنانکه دیدیم - به محض ورود به تهران به دیدن مشیرالدوله صدراعظم رفتند و "گفتند فرمانی که شاه به ملت داده مشروطه است یا غیر آن؟ صدر اعظم از پاسخ به این سؤال سر باز زد. مستشارالدوله ایستادگی کرد و گفت: ما باید بدانیم مشروطه هستیم یا نه؟ مشیرالدوله سرانجام گفت: نه؛ دولت به شما یک مجلس برای وضع قوانین داده است. مستشارالدوله گفت: پس دولت آب در گوش ما کرده است" (۸۴). اما مردم ایستادگی می‌کردند. در اسناد رسمی دولت آمده است: "دستخط مبارک دایر بر ایجاد مجلس اسلامی که شرف صدور یافته بود، مردم قبول نکردند و استدعا کردند که باید مجلس ملی باشد. ما با مذهب کاری نداریم" تنها در فرمان ۲۷ ذی‌حجه ۱۳۲۴ محمد علی‌شاه بود که در اثر فشار مردم، برای نخستین بار از ایران "در عداد دول مشروطه" یاد شد (۸۵). بنابراین اگر گزارشگران مشروطیت، از جمله کسروی، به محتوای دستخطها توجه بیشتری می‌کردند، این همه تناقض‌گوئی در کارشان نمی‌بود و از حضور سیدین سدیدین در صدر مجلس شگفت زده نمی‌شدند.

مجلس گشایش یافت، سخن از نظام‌نامه و قانون به میان آمد. آیات عظام به هشدار برآمدند: "ما مردم باید بدانیم که مسلمانیم و قانون ما قانون مقدس اسلام است... حتی اگر دهها هزار نفر هم اجماع کنند و خون‌ها ریخته شود، نباید راضی شد که بدون تطبیق و تحقیق قانونی مجری گردد. حالا باید از حجج اسلامی استدعا نمود که زودتر صرف وقت نموده این

نظامنامه را تمام کنند" (۸۶). نیز برانگیخته و برآشفته گزارش دادند که "دیروز تحقیق شد. زنها می‌گویند: (این آزادیخواهان) به ما یاد می‌دهند که بگوئید ما قانون اساسی می‌خواهیم. اینها تحریک است" (۸۷). رفتند که تیول و تسعیر را براندازند و اندکی بار مردم را سبک کنند. طباطبائی میانجی شد: "من فعلاً خواهش می‌کنم مدتی درباب برگردانیدن تیولات و موفوفی تسعیر جنس، به واسطه ملاحظاتی که بعداً خواهم گفت، دست نگه دارید" (۸۸). آمدند دست مستبیدی را از سر مردم کوتاه کنند و به شکایات مردم از حاجی خمایی سردهسته استبدادیون رشت، بپردازند، سید عبدالله واسطه شد که "به ملاحظه‌ای که آقای حاجی خمایی یکی از علمای بزرگ و اول جاهد و ساعی در پیشرفت اساسی مشروطیت هستند، خواهش می‌کنم که رشت را با جاهای دیگر فرق بگذارید" (۸۹). با رحیم خان جلاد تبریز از این هم نیکوتر سلوک کردند که می‌گذریم.

اما هر بار در مجلس سخن از آزادی بیان و اجتماعات به میان آمد، اهل منبر چنان پیشتاز سرکوب شدند که دست حکومت را از پشت بستند. تا جایی که نماینده تبریز در نامه‌ای به نفع الاسلام می‌نوشت: "مردم از قانون اساسی غالباً تمام قوانین مملکتی را متوقع هستند و حال آنکه اینطور نیست. در موقع مطابقت آن با منافیات شرعی صدای ملایان بلند است. یکی در مورد آزادی مطبوعات معترض‌اند و خواهان ممیزی می‌باشند، دیگر محاکمات عدلیه است که ارباب عمایم در فکر حکومت دائمی خود هستند، دیگر ماده لزوم تحصیلات اجباری است که به اعتراضات مضحکه می‌پردازند و می‌گویند: پسرهای خوشگل نباید به مدرسه بروند و دخترها هیچ حق تحصیل نداشته باشند. در سایر موارد نیز با حرص و ولع مداخله کرده و می‌خواهند قانون را به شکل تراویع اندازند" (۹۰). بدینسان، نخست توقیف صوراسرافیل و حبس‌المتین را خواستار شدند که "کفر" می‌نویسند. مخبرالسلطنه وزیر علوم را به محاکمه میرزا جهانگیرخان فرستادند. وزیر ختمگین از نوشته‌های دهخدا و دیگران خبر برجیدن روزنامه را می‌داد و به تهدید می‌گفت: "من دیروز رفتم به مجلس شورای ملی و در خصوص جریده صوراسرافیل صحبت کردم و قرار شد شما را سیاست کنم" که چرا علیه دین و دولت قلم زده‌اید، چرا سخن از رشوه رانده‌اید، و "این چرند پرنده یعنی چه؟" و باید "در نمره" دوم تصحیح کنید. والا روزنامه شما را توقیف خواهیم کرد. دیگر خود دانید" (۹۱). بهتر آنکه چند نمونه از گفته‌های ملایان مجلس را در ربط با آزادی بیاوریم تا به گزاف نگفته باشیم.

- آقا سید مهدی : "از مشروطیت چیزی که در مملکت ما پیدا شده، یکی آزادی قلم و یکی آزادی زنان است. اشخاص هستند که به لباس مشروطیت درآمده مفسده می‌کنند"
- حسام الاسلام : "بند در سه موقع سه حرف دارم. یکی در مجامع و انجمن‌ها... یکی در باب روزنامه‌ها که هر وقت چیزی به خلاف نوشت باید مجازات شود" (۹۲).
- امام جمعه : "امروز هیچ چیز از برای مجلس مضرتر از این روز نامجات نیست... در خصوص توقیف حبس‌المتین چه شد؟"
- آقا شیخ ابراهیم : "باید مجازات داد توقیف فایده ندارد"
- وزیر علوم : (در پاسخ به طباطبائی که خواستار توقیف است): "ملاحظه کردم دیدم بی‌اعتدالی است در هر چیز مختصری روزنامه توقیف شود..."
- امام جمعه : "شرع کسی را آزاد قرار نداده و خداوند هم زنان را آزاد خلق نکرده است..."
- آقا سید حسین : "همان ترتیبی که گفته‌شد، خدمت حجج اسلام شرفیاب شوند و ترتیب آنها را بدهند"

- وزیر علوم : "جهت مجازات آنها خدمت حج اسلام رسیده هر ترتیبی که مقرر نمایند مجری می شود."
- حاج سید نصرالله محقق الدوله : "روزنامه حبل‌المتین برمی دارد و آزادی دین را می نویسد...!"
- حاج نصرالله : "در روزنامه صوراسرافیل چند مطلب نوشته شده بود و توقیف شد. حبل‌المتین هم... توقیف شد. حالا چرا باید بنویسند که قوانین اسلام ناقص است تا اسباب انزجار خاطر بشود؟"
- میرزا ابوالحسن خان : "آخر اسلام چه کرده؟ و چه بدی کرده؟ تمام ملل خارجه از مجلس اظهار تشکر و امتنان می کنند...!"
- حاج نصرالله : گویا (حبل‌المتین) از ترتیب مشروطه مطلع نیست... گفته از ملل مختلفه وکیل انتخاب نشده است چرا نشده است. از طرف زردشتی‌ها وکیل اینجا دارند. آرامنه و یهودی‌ها هم خودشان حقوقشان را واگذار کردند به حجج‌السلام!
- آقا شیخ یوسف رئیس مجلس : "اینطور که این مرد نوشته... معنی‌اش این است که سی کرور خلق بیابند و اسلام را وداع بگویند."
- آقا سید محمد تقی : "بنده عفیده‌ام اینست که آن مرد دیوانه است!"
- آقا سید مهدی سید عبدالله : "امشب اطلاع می‌دهم به وزارت علوم که (روزنامه‌ها را) توقیف کرده و رجوع به عدلیه نمایند" (۹۳).
- طباطبائی : "بعضی اوراق زلانیین اشخاص بی‌شرف و بی‌ناموس که وجها" من‌الوجه استشمام رایحه طیبه شرع و شریعت و انصاف را نکرده و بین خواص و عوام منتشر کردند که مندرجات آنها اهانت به اشخاص محترم و رجال دولت بود... اینگونه اشخاص داخل در مفسدین فی‌الارض هستند و باید مجازاتشان کرد..."
- آقا سید مهدی سید عبدالله : همین تعداد انجمن‌ها... طوری اسباب اختلال شده که نزدیک است مملکت از دست برود... باید "رفع مفسد این انجمن‌ها را بکنید والا موجب هرج و مرج مملکت خواهد شد. شخص نانوا انجمن می‌کند که نان را به هر قیمتی که می‌خواهد بفروشد. این چه انجمنی است؟" "نا اصلاحی در این انجمن‌ها نشود، کار درست نمی‌شود"
- سید عبدالله : "فرمایشات حجت‌الاسلام تماما" صحیح است."
- سید عبدالله : "بعضی اشخاص که از اهل علم بودند (و اما مشروعه‌خواه) و با مجلس مخالفت کردند... ما با آنها مدارا می‌کنیم. چون آنها هم اهل علم هستند و حتی الامکان نمی‌خواهیم به آنها توهین شود. چیزی که هست، بعضی به لباس مشروطه طلبان در این انجمن‌ها بعضی تحریکات کردند" (۹۴) و الی آخر.
- غریب اینکه برخی مورخان قلم بمزد سخنان بهیجانی را به حساب "تهور و بی‌باکی" و جهان بینی طباطبائی را به حساب این گذاشتند که چون "فراماسون" بود و "روابطش با لژهای ماسونیک محرز"، از "حریت فکری" برخوردار بود (۹۵). اما برخی مجتهدین، از جمله آقامیرزا صادق مجتهد تبریز، خود چنین آینده‌ای را از پیش دیده بودند. هنگامی که آزادیخواهان از او خواستند با مشروطیت همراهی کند و به مخالفت بر نیاید، از آنان پرسید: "این چیزی که شما می‌خواهید چیست و معنی آن کدام است؟" گفتند: "حکومت ملی". قانع نشد که آخر "این چیز که از مالک دیگر آمده، آیا در آنجا اسمی به زبان خود آنها ندارد؟" گفتند: "کونستیتوسیون". گفت: "بهر است همین کلمه را بگیرید... که نمی‌توان بعدها تفسیر و تحریف کرد. اما اگر کلمه عربی مشروطه را بگیرید، اختیار کار و معنی آن را به دست ما داده‌اید"

و ما خواهیم گفت: "شرط یشرط ما شرط ذاک مشروطه"، یعنی: "مشروطه به نبودن آزادی و حکم علما" (۹۶).

آن پیش‌بینی واقع‌بینانه بود. اما اگر مجلس هر روز بر دین‌پروری خود می‌افزود، روح زمانه از ستیز با آریاب دین و دیانت گریز نداشت. نمونه‌ها فراوان است. فی‌المثل در همان سال آزادیخواهان "طایع‌الاستبداد" کواکبی شاگرد سیدجمال‌الدین اسدآبادی را به فارسی برگرداندند که فاش می‌گفت: "استبداد سیاسی از استبداد دینی تولید می‌شود. این دو با یکدیگر همسر و توأم‌اند... چنانکه قرآن خود به استبداد بیامده و استبداد سیاسی را تأیید نموده"، و تشابه فراوان باشد "میان خدائی که از کارش نبرسند" و "پادشاه غیر مسئول" که وادارد خلاق را به اینکه "جباران را همچون خدای جبار تعظیم کنند" (۹۷). مثالی هم از تیریز بی‌اوریم. در آن ولایت حاجی کاظم عضو انجمن "حدیقه‌الشعرا" را انتشار داد و سخن "هر روضه‌خوانی را که پای منبر حرف مهمل و خنده‌داری زد، در آن کتاب درج نمود". از این قبیل: "سیدالشهدا در کودال قتل‌گاه افتاده بود. یک مرتبه چشم‌های خون‌آلودش را باز کرد، دید شمر با خنجر برهنه بالای سرش ایستاده. فرمود: گر طیبیانه نشینی بسر بالینم - به دو عالم ندهم لذت بیماری را" (۹۸).

به تدریج اهل تجارت هم از اهل متبرکنار می‌کشیدند. امین‌الضرب ثانی به نمایندگی از بازرگانان و در حضور شاه، زبان به شکوه می‌گشود و اعتراض می‌کرد که "هیچکس نباید دخالت و تصرف در کار مجلس بکند... آقایان علما می‌خواهند بیابند می‌خواهند نیابند. هیچ فرقی به حال ما نمی‌کند. آقایان بدتر از شما، شما بدتر از آقایان. ما در سال هر چه از گیر دزد در می‌آوریم به زمال می‌دهیم. هر چقدر از دست حکام و شاه و صدر اعظم نگاه می‌داریم. باید درخانه شرع بدهیم. ما دیگر حکمی از آقایان نخواهیم برد" (۹۹).

در ربط با قدرت ملایان در مجلس و در قیاس مشروطیت ایران با دموکراسی‌های غربی، یکی از مفسران اروپائی به طنز می‌نوشت: بی‌آنکه بخواهیم مسائل جدی را به توحی برگزار کنیم، ناگزیریم از خود بیرسیم، اگر در یک کشور آزاد عربی می‌خواستند با قانون اساسی "عقاید فاسده" را طرد کنند و یا به نام آزادی بیان "حق سخن گفتن علیه منافع عمومی را از نمایندگان ملت" برگیرند، چه پیش می‌آمد؟ (۱۰۰)

نظر آزادیخواهان هم روشن بود و اینفادانشان بی‌امان، نوشتند: "بد نشد که بدتر شد! پس "چه فرقی با سابق کرد؟" چرا آن "عدل و حقوق رعیت" که قرار مجلس بود از یاد رفت، و "مقصود مفقود" شد؟ امروز کسانی به "نام ملت" عمل می‌کنند که "نصف خرابی مملکت از خود آنته‌است. بخصوص از جناب سید عبدالله و آقا سید محمد (طباطبائی)، یعنی "بیشرفت نکردن امور مجلس از علمای مشروطه‌خواه است". اینان حکومت مشروطه نمی‌خواستند. "سلطنت مستقله به جهت خودشان" طلب داشتند. مردم می‌گویند: "آقایان اصلاً" دخالت در کار وزرا و وکلا نکنند". می‌گوئیم: "شما که سمت وکالت و وزارت ندارید، جزو کابینه هم نیستید" همان بهتر که کنار بروید. اما تن نمی‌دهند. می‌گوئیم: "آقا سیدعبدالله و آقا سید محمد اگر مشروطه‌خواه باشند باید اول در کارهایی که به آنها مربوط نیست دخالت نکنند". می‌بینم که در میان نمایندگان "از همه بدتر اعمال این دو نفر حجج اسلام است که مجلس شورای ملی را دکان دخل و تصرف خود کرده‌اند". اگر بناست به دنبال آن همه اعتراض و بلوا "باز این نوع افراد" بر سر کار باشند "پس دیگر این انقلابات برای چه بود؟" ما که "نمی‌خواستیم یک مملکتی به هم بخورد، خواستیم آباد بشود". حال به آقایان خاطر نشان می‌کنیم که "جماعت از شما پراکنده شده‌اند" و شما را به جا نمی‌آورند. اگر به همان "امر نکاح و معاملات و عبارات و اصول دین و فروع دین" اکتفا کرده‌بودید، امروز "این نماز جماعت که می‌بایست از ده بیست‌هزار نفر گذشته باشد... به سی نفر نمی‌رسید!" (۱۰۱)

خود نیاورند"، اگر "ما به مقاصد خود نرسیم"، در "مقام دادخواهی برخوایم آمد و از جان عزیز در راه رسیدن به مقصود دریغ نخواهیم داشت". پس سوگند می‌خوریم که "شما را خواهیم کشت. ما را هم بکشید". مرگ ارجح‌تر از زیستن "در ابتدال" است. اما "اول شما را خواهیم کشت"؛ (۱۰۴) و یا: خواهید دید که با این علما "همان کار را می‌کنیم که عباس آقا با امین السلطان کرد... عباس آقا شاید فعلی است... در خانه و بستر و حجره و منبر و محضر و رهگذر هیچ فرقی ندارد. شما را می‌کشیم"؛ (۱۰۳)

گر چه فدائیان به آن تهدیدات جامه عمل پوشاندند و در ۹ رجب ۱۹۰۸ "سید عبدالله را... در برابر چشم کسانی" کشتند (۱۰۴)، اما از این رهگذر کاری از پیش نبردند. ترور افراد بر اختناق افزود اما از قدرت ملایان نکاست. چنانکه سلطانزاده رهبر "فرقه کمونیست"، در تحلیل مشروطیت و عملکرد مجلس می‌نوشت: شورای پنجگانه روحانیون مانع از پیشرفت امور و تغییرات اساسی بود. "اگر در نظر بگیریم که بیشتر مجتهدان خود در شمار زمینداران بزرگ قرار دارند، آنگاه تصویر فعالیت مجلس روشن خواهد شد". به واقع "مجلس ناتوان بود" و شورای مجتهدین "نه تنها از منافع قشر روحانی، بلکه از منافع مالکان بزرگ پشتیبانی می‌کرد". بدینسان "مبارزه انقلابی چهار ساله ایران بی‌نتیجه پایان گرفت" و "تنها جنبه مثبت آن تسریع در تفکیک طبقاتی" و "برپایی احزاب نوین" بود (۱۰۵)، که به بخش و نوشته دیگر وا می‌گذاریم.

#### منابع و مأخذ

- ۱ و ۲ - جلال آل احمد: "غرب‌زدگی"، تهران، انتشارات رواق، ۱۳۴۱، صفحات ۴۴ و ۷۸.
- ۳ - جلال آل احمد: "در خدمت و خیانت روشنفکران"، فرهنگ ایران زمین، شماره ۵، ۱۳۶۰، ص ۴/۰۲۰ - فریدون آدمیت: "افکار و آراء" شیخ فضل‌الله نوری"، کتاب جمعه، فروردین ۱۳۵۹، ش ۳۱، ص ۵/۵۷ - سید مجتبی نواب صفوی: "جامعه و حکومت اسلامی"، تهران، ۱۳۶۰، ص ۶/ ۵۵ - محسن مخملباف: "شیخ شهید: نمایشی از نهضت مشروعه"، تهران، حوزه اندیشه و هنر اسلامی، ۱۳۶۰، ص ۷/۰۷۳ و ۰۸ - بهرام افراسیابی: "طالقانی و تاریخ"، تهران، چاپ دوم، ۱۳۶۰، ص ۵۴ و ۱۲۱.
9. Yann Richard: "Le Shiisme", Paris, 1980, P.59.
10. N.R. Keddie: "Roots of Revolution", Yale University Press, 1981, P.71
11. A. chenal: "Le shiisme et les événements de l'Iran" Pouvoir, 1983, NO. 12, P.120
12. W.M. Floor: "The Revolutionary Character of the Iranian Ulemas", Mid.East Stud., 1980, 2, P.502
- ۱۳ - ادوارد براون: "انقلاب ایران"، ترجمه احمد بیژوه، تهران، کانون معرفت، چاپ دوم، ۱۳۳۸، ص ۱۴/ ۱۵۱ - گزارش پاولویچ، به نقل از عبدالصمد کامیخش: "نظری به جنبش کارگری در ایران"، انتشارات حزب توده، ص ۱۵/۰۱۵ - نشریه "ملانصرالدین"، مقاله "اعتدالیون"، ۲۵ آوریل ۱۹۱۰، شماره ۷ (به ترکی)، ۱۶/۰ - سید حسن تقی‌زاده: "تاریخ اوایل انقلاب مشروطیت ایران"، انتشارات مهرگان، ۱۳۳۵، ص ۱۷/۰۴۴ - علی اکبر تبریزی: "کشف‌المراد من المشروطه والاستبداد"، خطی، کتابخانه ملی، ۱۳۲۵ ق (۱۹۶۰ میلادی) ۱۸/ - احمد کسروی: "تاریخ مشروطه ایران"، تهران، امیر کبیر، ۱۳۴۰، چاپ پنجم، ص ۱۹/۰۳۱۷ - مهدی ملک زاده: "تاریخ انقلاب مشروطیت ایران"، تهران، انتشارات سقراط، ۱۳۳۸، جلد ۱، ص ۲۰/۰۴۴ - یحیی آذین‌پور: "از صبا تا نیما"، تهران، جیبی، ۱۳۵۷، جلد دوم، ص ۱۱۸ - ۲۱/ - ناظم‌الاسلام کرمانی: "تاریخ بیداری ایرانیان"، تهران ۱۳۴۶، جلد اول، ص ۵۰/ ۲۲ - همانجا، جلد دوم، ص ۲۳/۰۳۸۱ - کسروی: "تاریخ مشروطه"، ص ۵۳ - ۵۲/ ۲۴ -

- اسمعیل رائین: "انجمن‌های سری در انقلاب مشروطیت ایران، تهران، ۱۳۴۵، ص ۲۵ / ۹۰ -  
 "خاطرات میرزا علی اصغر خان امین‌الدوله"، تهران، دانشگاه، ص ۲۶ / ۲۶۱ - "شرح حال  
 عباس میرزا ملک آرا"، تهران، ۱۳۳۵، ص ۲۷ / ۰۱۱۴ - گزارش کلنل بیگو کارگزار نظامی  
 انگلیس به وزارت خارجه، ۱۲ مه ۱۸۹۷، اسناد انگلیسی ۱۵۴۷ - ۰۶۵ / ۲۸ و ۲۹، گزارش  
 گراهام، معاون قونسولگری انگلیس به وزارت امور خارجه انگلیس، ۵ فوریه ۱۹۰۲ در:
- Firuz Kazemzadeh: "Russia and Britain in Persia 1864-  
 1914, A Study in Imperialism", Yale University Press,  
 1968, P. 390-394.
- و مقاله نگارنده: "سراغاز قدرت اقتصادی و سیاسی ملایان در سده نوزدهم"، الفبا، ش ۲  
 دوره جدید، ۱۳۶۲، ص ۵۴
30. Sir Arthur Hardinge: "A diplomatist in the East".  
 London, 1910, P. 324
- ۳۱ - هاردینگ به لندن، گزارش محرمانه، شماره ۵۵، اول  
 آوریل ۱۹۰۲، کاظم زاده، ص ۳۲ / ۳۶۵ - فریدون آدمیت: "ایدئولوژی نهضت مشروطیت  
 ایران"، تهران، پیام، ۱۳۵۷، ص ۳۳ / ۰۱۴۱ و ۳۴ - هاردینگ به لندن، ۱۰ ژوئن ۱۹۰۳ -  
 اول ربیع الاول ۱۳۲۱، تهران به لندن، اسناد انگلیسی، به نقل از: ایدئولوژی نهضت مشروطیت،  
 صفحات ۸۱ - ۰۱۷۹ / ۳۵ - فیروز کاظم زاده، یادشده، متن انگلیسی، ص ۳۶ / ۴۵۴ و ۳۷  
 و ۳۸ - "تاریخ بیداری ایرانیان"، جلد ۲، صفحات ۲۲۹، ۲۲۹، ۹۴۷، ۰۲۵۸ / ۰۲۹ و ۰۴۰ نامه  
 بهبهانی به شاه، جمادی الاول ۱۳۲۳ - اوت ۱۹۰۵
41. E. Abrahamian: "Iran Between two Revolutions",  
 Princeton University Press, 1980, P. 82.
- ۴۲ - ادوارد براون: "انقلاب مشروطه"، ص ۴۳ / ۱۳۰ - احمد کسروی: "شیعیگری"، چاپ  
 پاریس، انتشارات شهناز، ۱۳۶۱، ص ۴۱
44. V. Bérard: "Les Révolutions de la Perse", Paris,  
 1910, P. 146.
45. E. Aubin: "La Perse d'Aujourd'hui", Paris, 1908,  
 P. 278.
- ۴۶ - محمد اسمعیل رضوانی: "انقلاب مشروطیت ایران"، تهران، ۱۳۵۵، ص ۴۷ / ۰۹۷ -  
 "وقایع اتفاقیه، مجموعه گزارش‌های خفینویسان انگلیس"، تهران، به کوشش سعید سیرجانی،  
 نشر نو، ص ۶۹۵ و ۰۶۹۶ / ۴۸ - خاطرات میرزا جواد ناصح‌زاده، ص ۳۷ / ۴۹ - "تاریخ  
 بیداری ایرانیان"، صفحات ۱۸۸ و ۱۹۰ / ۵۰ - کسروی: "تاریخ مشروطه"، ص ۶۲ / ۵۱ -  
 نگاه کنید به بخش "مجلس تحقیق مظالم" در کتاب فریدون آدمیت و هما ناطق: "افکار اجتماعی  
 سیاسی و اقتصادی دوران قاجار"، تهران، آگاه، ۱۳۵۷، ۵۲ / ۰۱۳۵۷ - ملک زاده، جلد ۲، ص ۶۲.
53. W.M. Shuster: "The Strugling of Persia", London.  
 1912, P. 63.
- ۵۴ - مخیرالسلطنه هدایت: "خاطرات و خطرات"، تهران، ۱۳۲۹، ص ۱۵۵
55. David Fraser: "Persia and Turkey in Revolt"
- ۵۵ - "خاطرات و اسناد ظهیرالدوله"، به کوشش ایرج افشار، تهران، ۱۳۲۹، ص ۱۵۵  
 ۵۶ - "خاطرات و اسناد ظهیرالدوله"، به کوشش ایرج افشار، تهران، حبیبی، ۱۳۵۱، ص ۱۳۶  
 ۵۷ - آدمیت: "ایدئولوژی نهضت مشروطیت"، ص ۵۸ / ۰۱۷۱ - ملک زاده، جلد ۲، ص ۱۰۲ /  
 ۵۹ و ۶۰ - ملک زاده، جلد ۲، صفحات ۸۲ و ۰۱۱۵ / ۶۱ - "شبنامه فدائیان وطن"،  
 صفر ۱۳۲۴ - مارس ۱۹۰۶، مجموعه خصوصی، ۶۲ / - "شبنامه تحقیق فدائیان"، ۱۰ صفر

- ۱۳۲۴ - مارس ۱۹۰۶، مجموعه خصوصی، ۶۳/، "جوابیه شب‌نامه تحقیق" فدائیان وطن  
 سلخ صفر ۱۳۲۴ - آوریل ۱۹۰۶، مجموعه خصوصی/ ۶۴ - شیخ مهدی شریف کاشانی: "انقلاب  
 مشروطیت ایران"، خطی، ۳ جلد، جلد دوم، ص ۷۰/ ۶۵ - "کتاب آبی"، جلد ۱، ص ۱۴.  
 / ۶۶ - "تاریخ بیداری ایرانیان"، جلد دوم، ص ۴۳۰ / ۶۷ - "خاطرات ظهیرالدوله"  
 ص ۱۳۶ / ۶۸ - اسمعیل رضوانی: "انقلاب مشروطیت ایران"، ص ۱۱۷.
- 69- D Fraser: "Persia and Turkey in Revolt", P.22  
 ۷۰ - ملک زاده: "انقلاب مشروطیت ایران"، جلد ۲، ص ۸-۹۷ / ۷۱ - "قطعه‌نامه" انجمن  
 مخفی"، ماده ۱۷ / ۷۲ - "خاطرات میرزا جواد خان ناصح زاده"، خطی، مجموعه خصوصی،  
 ص ۱۷۵ تا ۱۸۰ / ۷۳ - "یادداشت‌ها و دست‌نوشته‌های اسمعیل امیرخیزی"، خطی، مجموعه  
 خصوصی، ۷۴/ و ۷۵ و ۷۶ - "خاطرات ناصح زاده"، صفحات ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۱۸، ۲۱۹،  
 / ۷۷ - "عرض حال سادات بنی فاطمیه و طلاب دینی"، ربیع‌الاول ۱۳۲۴ - آوریل ۱۹۰۶،  
 مجموعه خصوصی. / ۷۸ - "لایحه فدائیان وطن"، ربیع‌الاول ۱۳۲۴ - آوریل ۱۹۰۶، مجموعه  
 خصوصی. / ۷۹ - "شب‌نامه فدائیان وطن"، جمادی‌الاول ۱۳۲۴ - ژوئیه ۱۹۰۶، مجموعه  
 خصوصی. / ۸۰ - "اطلاعیه فدائیان وطن" جمادی‌الاول ۱۳۲۴ ژوئیه ۱۹۰۶، مجموعه  
 خصوصی. / ۸۱ - "شب‌نامه مساجات"، جمادی‌الاول ۱۳۲۴ - ژوئیه ۱۹۰۶، مجموعه خصوصی.  
 / ۸۲ - اسمعیل رضوانی: "انقلاب مشروطیت"، ص ۱۳۹ / ۸۳ - "خاطرات و خطرات"، ص ۶۰  
 / ۸۴ و ۸۵ اسمعیل رضوانی، "انقلاب مشروطیت"، ص ۱۳۹ / ۸۶ و ۸۷ و ۸۸ و ۸۹ - "صورت  
 مذاکرات مجلس شورای ملی" غره ربیع‌الثانی، ص ۱۶۶، ۳ ربیع‌الثانی، ص ۱۶۷ و ۱۱ صفر،  
 ص ۱۱۷ و ۸ جمادی‌الاول، ص ۱۹۳ / ۹۰ - نصرت‌الله فتاحی: "زندگی‌نامه شهید نیکنام  
 ثقه الاسلام تبریزی"، تهران ۱۳۵۴، ص ۱۸۲ / ۹۱ - "صوراسرافیل"، شماره ۲، ۲۵  
 ربیع‌الثانی ۱۳۲۵ - ۶ ژوئن ۱۹۰۷، ۹۲ / ۹۳ و ۹۴: "مذاکرات مجلس"، ۱۰ جمادی‌الثانی  
 ۱۳۲۵، ص ۲۱۷ و ۱۴ رجب، ص ۲۵۵ و ۱۹ رجب، ص ۲۶۶ و ۱۱ رمضان ص ۳۴۸ / ۹۵ -  
 ابراهیم صفائی: "رهبران مشروطه"، تهران، چاپخانه شرق، صفحات ۱۷۵ و ۲۱۸ / ۹۶ -  
 تقی‌زاده: "تاریخ اوایل انقلاب مشروطیت"، ص ۵۳ / ۹۷ - عبدالرحمن کواکبی: "طبایع  
 الاستبداد"، تهران، سنگی، ۱۳۲۵ - ۱۹۰۷، ص ۲۰ - ۱۸، ترجمه عبدالحسین میرزا،  
 / ۹۸ - "خاطرات میرزا جواد ناصح زاده"، ص ۷۳ / ۹۹ - "خاطرات ظهیرالدوله"، ص ۱۳۶.
- 100- A.M. Nicolas: "En Perse", in Revue du Monde  
 Mululman, vol I, 1907, P.98  
 ۱۰۱ - "اطلاعیه فدائیان وطن"، شعبان ۱۳۲۵ - ۱۹۰۷، مجموعه خصوصی / ۱۰۲ - "انعام  
 حجت فدائیان وطن"، شعبان ۱۳۲۵ - ۱۹۰۷، مجموعه خصوصی / ۱۰۳ - "اطلاعیه فدائیان  
 وطن"، رجب ۱۳۲۶ - ۱۹۰۸، مجموعه خصوصی. / ۱۰۴ - احمد کسروی: تاریخ هیجده ساله  
 آذربایجان، تهران، امیرکبیر ۱۳۵۷، جلد ۱، ص ۱۳۱.
- 105- A. Sultanzade: Le mouvement revolutionnaire en  
 Perse", in: La Social Démocratie en Iran, ed.  
 Mazdak, P.72.



